

الشفق للسالق سقاه الله من كاس النبي والولي ربه لطلعم به الله
مستغفر به لله الحمد حتى جود محمد علي حسان ابد هذا سميه السابي
لازد لتعريفه بناتي لا لاد روحا نسبتين باعث وتعين ارده بكون امرت
يحيى ثمرات انوار والسند مستقيم وفهم وما كرديد ساحت خو
دلدا بوده مشكات اين كلمات روش و اسبا و اثار كسيا
حصيل و صفا خود [illegible] بالنبي والائمه جوالاد وه بسبك
شد فقيه كلمات تعجبي بسبي شكوة بطور وهي كدنعر الاد جهلنا
وحصان برسالكان ابان بما يدو الله الموفق والمرشد للعبد التمني
دهيئة التوفيق والطيب الاعلى معقد شم صباحي وخاتمة سباتي
قال امير المومنين عليه السلام لغرها معاشر وانتم
نعرفوا انها اسرار الالهية في قلب العارف
بيان من الاسرار ان اشاره على طريق الحكمة قوة العارف
شوق العبد قول المجاهدين في مشاهدة رب العالمين
نفس محب الله واصفا بيان الهوى حضور القلب مع الرب
خطرات المحبين الذي في كل حال النهاية السالك الواصل
كل الحبيب لغاية الشوق ودخل من الطاعات وهم



وباسنفسه وبدینه لانحلال الروح وطهارة القلب

رفادیت الله الحرام بعو طلب الانسان الکامل سیف تلیح

یقطع التعلقات شهود الحق بعد فناء البنیه صد

انکا نصتقابتا شهیر مال عن فکر الخلق وحضور الغیر

طوالع النورات لطلع رقب واسع ظل الالوهیة ومقام

الربوبیة عنایة الازلیة وکفایة الابدیة عنا یا حی

المدان والله غنی عن العالمین فطرت الله التی فطر الناس علیها

حیا الرب فی حضرة القدس کلمة الله العلیا

لوائح انوار الغیوب فی قلوب السالکین مصدر الموجودات

ومنبع الواردات ومسکن الطیبات ومعدن الحسنات

تشرق من صبح الازل الی ... فی مظهر کون جامع ...

هویة الالهیة فی عین جمع الاحدیة

من غیر زیادة ونقصان بلا کمیة وکیفیة

فی الخلق ... الله تعالی

اشارت کرار ذوات عزیز چونکه شو مجرداندر

آن توحید اوفنا کرتی نر تنیسد بر الست کبر

ازمانی یکانه دوران هو بفرمان ذوات کون ومکان

اقتدا الله احد توی حمد ازنقره بنا بر سند مدد

یا الهی نور سیاد نشاوت معرفت کر فتن سو دیکات

باب توحید بر محبر بوده بس برات عنبراوی بیات

یارکا محلال او است بزی از فیه عبا اخلی وحسنی

یارکن تو وده بز سفر بکذ بیجی حضر بحس ودبو

یا الها بوی کن از عشره بحر م کن دوا نه ار دسم

تا نتاب شوان تلم کنا تا بکرهی تو محرم در حسا

قهرات ازکناه یاک کند تا الم دیو شیه جاک کند

تا نوا قربه حق شود حاصل دمی ابنا داو شو غافل

تا توانی مکن خیال گناه | تا نیابی دلا امان از آه
تائبم ای خدای بی‌همتا | نظری کن ز رحمت بر ما

الفصل الرابع حرف الثاء

ثنای خدا فراوان کن | حمد او ذکر او گلستان کن
ثمن و قدر خود زیاده نما | هم ثواب عمل ببر ز خدا
ثابت اندر طریق حق باش | راه ظلمت مپوی چون خفاش
ثمر معرفت یقین باشد | شک میاور که دین همین باشد
ثبت کن نور خود مراد بدل | یا الهی نور دل الکامل

الفصل الخامس حرف الجیم

جهد جمیل کن در علم | زینت علم را بدان از حلم
جمع کن علم با عمل نیکو د | هر که بی‌علم خوش عمل نبود
جاه مطلب از آنکه جاه شود | دین و دنیا از آن تباه شود
جو از طالبان علم دوا | بود ای مرید جهل و هوا
جدوا فی تعلم علما | تحظوا بمصالح العلما

الفصل السادس حرف الحاء

حاجیا کن و حب حق تحصیل | حب النفس ذات للتجمیل
حامی دین حق تعالی باش | حافظ عهد و سر مولا باش
حب دنیا برون نما از دل | تا توانی قوی کنی منزل
حلم و عفو و وقار عادت کن | زین عادت طلب سعادت کن
حال ما الحمد لحبیان کردا | کم بلنشیم عبرد انکرات

الفصل السابع حرف الخاء

خاک خود و خلاق تو جاه | خلق بد دامن مخانه تو راه
خانه دل ز غیر خالی کن | خلوتی برگزین و حالی کن
خیز از خواب خوش ای عاشق | گر تو در عشق دوستی صادق
خوب کن خوب خدمت او را | تا بیابی کرامت او را
خانه ای دوست ... آماده | خیر از تو ... بدست

الفصل الثامن حرف الدال

دل دین دار هست گر تو علیل | درد دارد دوا بکن تحصیل
دل بدست آر ناتوانی تو | در جهان ناتوان تو
در عوض دیده ها نصابت | در فرودین ...

دست از پا افتاده را گیر / دگری را مشکن ز خود دلگیر

دردمندان بی مددکارم / دست ما گیر ای خدای کریم

الشكل التاسع حرف الذال

ذال ذکر خدای دایم کن / دیو را لاحول از آن قائم کن

ذلت او بعد ز ذکر خدا / سر شاخ زین ذکر ساز جدا

ذوق ذکر از ذات مرد بود / ذره کبر در دلش نبود

ذکر خیر تو منتشر باید / ذم و مدح کسان نمی شاید

ذات پاکت منزهست از عیب / نیست در وصف تو ما را ریب

الشكل العاشر حرف الراء

راه رفتن به رهبری باید / که ترا راه راست بنماید

رهبر تو علم و عمل با تحصیل / که رفیقند هر دو مقصد دلیل

رحم کن بر ضعیف و مسکینان / رحم بر تو کند خدای جهان

راحت روح تو است در تقوی / راست دار کشته رضا بقضا

رحم کن بر تعب کنند کار / تا ببینیم رحمت باران

الشكل الحادي عشر حرف الزاء

زانیان را نگاه دار ز زن / که در اسلام هست بیت ضرر

زینت مرد در جوانی او است / بسته لب و دهن بود نکو است

زن اگر نیکو عفیفه بگیر / گردن دیار بار مرز نجیر

زال دنیا فنا کن و مکر است / ده طلاق تر که بر سر مکر است

زاد را نیم دم که هست ای دوست / چو عبادات بیش تو طلب

الشكل الثاني عشر حرف السين

سیر سر احوال فی السر / سد تلقاء له من ال بر

سید القوم من هو السخی / لا الذی ستر با جبر اوحش

سیر قرآن ولیدت او بود / سر او تعبیر سکینه بود

سینه از مهر یار روشن کن / خویش را هر خویش گلشن کن

سوز ما را باتش عشقت / نیست ما را بدو دیت طاقت

الشكل الثالث عشر حرف الشين

شین شکر خدای چون کن / شکر نعمت خدا افزون کن

شربت ای دهن بکسی / شهد نوشی و سنبل دبی

شاد کن غم رسیده دل کاهی شادی روز محشر ار خواهی
شاه شاهان زنی بود از ما شه شهید و شفیع شو ما را
شرمسارم ز جرم بخش مرا شربت از کوثرم عطا فرما

السدرة الرابعة عشر في الصاد

صاد صوم و صلوة عادت کن صبر بهترین عبادت کن
صبر از معصیت نما عاقل ده بلبت ذوق مشو غافل
صابر از ایست بی حساب ثواب صبر کن تا رسی به راه صواب
صدقه باید تو از حلال و مال تا رها کردی از عقاب و عقال
صمد احکم ذات اوست و علا صید کردان مر ابکرب و بلا

السدرة الخامسة عشر في الضاد

ضاد ضایع مکن تو عمر عزیز ضع ضیلع الصلیع ذلک حبیس
ضبط اوقات کن برای عمل عنقریب آمدن است بی اجل
ضامن رزق بندگان خدا است آسمان و زمین برای تو راست
ضرر و نفع خود ملاحظه کن نفس خود را همیشه موعظه کن
ضوفشاران تجلیات جو اهتم شد ازین حسن ای مویی اهتم

والله کربلای رجب

این کتاب مال ابراهیم

۵

السدرة السادسة عشر الطاء

طا طواف حریم جانان کن جان نثار رهگذار ایشان کن
طور ایشان و لوای ایشان کسب نوری نما از آن گلشن
طایفان طوایف ملکوت طالب مر ما را طایف البیوت
طیب و طاهر و طریف شود عرش را جز ملائک مطیع نشود
طی شود کی ره بیابان تا نشینم همین جانان

السدرة السابعة عشر الظاء

ظا ظلمت رو ماه ایجان ظلمت آخرت ز ظلمت دان
ظفر تو بر صروف نجواهی عدل را دوست دار و کن شاهی
ظاهر و باطنت یکی گردان ظن بد را بدل مدن نتوان
ظالمی را اگر معین کردی همه رو زنج باو قرین کردی
ظاهرا باطن اوقل و لحن باطنم را بنور کن ظاهر

السدرة الثامنة عشر العین

عین علم و عمل نما تحصیل عقل را دایما نما تکمیل
عادل است انکه نیست با انصاف ما جنه را بخلق باشد صاف
عمر را صرف کن بطاعت حق عمر عینت چکاری احمق

علی

عا بادت که عبد او باشی | عین رضای او شود ناشی
عالم الغیب والشهاده توئی | ابجد آیات داد داده توئی

السکوة التاسعة عشر العین

عین عزت غنای نفس طلب | خیز ده سیر بصر شاه طلب
عین حق وصل که هر روزی | چشم خود را بوصال تو دوزی
غنی مطلق است نازان | توانی و بازجر انکران
عمر روزی محو بکن اتفاق | عیب کس مکن که هست نفاق
عیب دان عیب پوش بهر ندیم | غرض ما نیستیم و نه بانک

السکوة العشرون الفاء

فا فانیست عالم امکان | فانی من فارق لنا ما کان
فارغ از غصه‌ها بدوران شو | فارغ القلب بعجابان رو
فیض عفو و فلاح با جستی | فرهود فرض دان و درست
فالق الحب والنوی رب | فرح و فتح فارسان عرب
فاطر الارض والسموات اله | فاقض حاجاتنا المهمات

السکوة الحادی والعشرون

قاف قربانی که مراد شو | قرب خواهی چه شخص اهو شو
قانع داده اش اگر کردی | قدر یابی و عزت و مردی
قدر خود را بدان ضمیر بر | قبر هم خانه ایست آخر تو
قدری از خود عمارت او کن | قبله قلب را نیکو کن
قادر اقلب کن تو احوالم | انچه خواهی تو ده کرم لالم

السکوة الثانی والعشرون

کاف کافیست رحمت الله | کرمت کرده سکرمت ما را
کار ما را بخویش وامگذار | کل ما را بما کن یا جبار
کار ما جرم و معصیت باشد | کار تو عفو و مغفرت باشد
کسما است از کنه تکیم | کرم و فضل مپشو نه عد نیر
کرم کن ای عزیز درت و دون | مهر حق را بسینه تا فزود

السکوة الثالث والعشرون

لام لطف کن عبادت او | لایق اولست حیزهای نکو
لب خطا کرده است و لب اوتو | لب بکر نشن بکشای چون
لعل و یاقوت و لولو لالا | لمعانش زعالم بالا

لای دل را ز تصنیف لا کن | بسیر یملای ملوی کن
لیس لی مطلب سوی رؤیا | لطف بردار بند از رویا

المشکوة الرابعة والعشرون

میم حال از برای اتفاق آ | ممسک او ملوم آفاق است
مرد نای مرد کر یقین داری | ما الدهر کسی یقین داری
مرتقی ای همه مرتبه بی مایه | بر لنحق است [illegible] ها یه
مستطال هست [illegible] | ملک الکون [illegible]
مرده کان را تو جان بخشی آقه | مانند کان را پناه ده تو پناه

المشکوة الخامسة والعشرون

نون نور وجود الله است | نیر اعظم بعث هست
نیست زاید وجود او بر ذات | عین هستی او است هست صفات
نشود کنه ذات او مفهوم | نور او عند ایند موهوم
نیست محتاج وحدتش بدلیل | بحیر لی انا حسبه [illegible]
نتوانی که پی بری تو کس | [illegible] عاقل بس

المشکوة السادسة والعشرون

واو واجب بود وجود حی | وجه وی واجب است مختفی
ولی الله والی ولا | ویل از بهر منکران ولا
واسع او وحدا و بیغمبر | واجب از بهر علم او سر او
وجه فرموده او وحدا او را | وجه او را شناس وجه خدا
واقف حال عصل کن ما را | بنی وبال درد و سرا

المشکوة السابعة والعشرون

هاء هادی خلق بعد علی | حسن است و حسین سبط نبی
هم علی باقر است و جعفر حق | موسی و هم رضا است جعفر حق
هم تقی و نقی زکی عسکر | هست مهدی مظفر باقر
همه از نزد حق ولی بودند | همه معصوم چون نبی بودند
همه در سفره سید البرکات | بر محمد و آل او صلوات

المشکوة الثامنة والعشرون

لام الف لا اله الا الله | وحده کن هست ای [illegible]

حدیث بود مسلسل

سعی بدیش ...

لا انشو ... ذکر است | لحن عبادت فکر است
لا فعال المنکر ... | ماکجا ... هیهات
لا ... عبادت ما ... | ... ما ...
لا ... آمد ... | لام الف ... بسم

... یارب ... | ... ذوالمنن
بلند ... محمود | ... مسعود
یارساکن ... | ... جان ...
یاد خود ... دل ... | ... خانه ... دل
... | ... ساقی ... خود

ای عزیزان باوفای ... | کلما ... یار ... دمس
... اشرف | ... حکمت و ...

نفس ... کردید این ... | ... دل و ... الاصباد
... این ... | ضبطان کن که عین عرفان ...

سال تاریخ نظم این اسرار
حکم مشکاة معدن الانوار

۱۲۶ ...

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ترا هم زاد آدمی [illegible] … [illegible] دل
[illegible] … [illegible] دل
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] است [illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] جنون [illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شنیدستم که مرد حق پرستی [illegible] — [illegible]

سؤال کرد [illegible] شاه — [illegible]

چه [illegible] — که [illegible]

جوابش گفت کای شاه [illegible] — [illegible]

بگفتش شاه [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

بگفتش شاه [illegible] — [illegible]

جهان [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] دنیا

[illegible] اولاد — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] عاقل — جوان بگفت که [illegible]

[illegible] دنیا — میان [illegible]

[illegible] — [illegible]

همیشه [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — بگفت [illegible]

دگر گفت [illegible] — [illegible]

چو [illegible] قسمتها نعمت راحت [illegible] … [illegible] در [illegible]
[illegible] که [illegible] از قسمت … نعمت [illegible] کند [illegible]
[illegible] زکات [illegible] … [illegible] شود [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] … [illegible]
[illegible] کنند [illegible] … [illegible]
[illegible] شعر [illegible] … [illegible]
لکن [illegible] بعد [illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]

کر [illegible] … [illegible]
[illegible] مشغل [illegible] … [illegible]
[illegible] چنین [illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] خلق [illegible] … [illegible]
[illegible] … امان [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible] چنین [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

یا فرزند آدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

نامه ای در صفت مکتب دارد دلت | دائما شوق و شعف دارد دلت
باده می نوشد ز مهر گلرخان | [illegible] حرف دارد دلت
[illegible] | همچو گوهر در صدف دارد دلت
[illegible] | رو به سوی نجف دارد دلت
چون [illegible] | [illegible] دارد دلت
[illegible] | [illegible] دارد دلت
[illegible] | هدیه [illegible] دارد دلت
[illegible] | [illegible] دارد دلت
[illegible] | [illegible] دارد دلت
[illegible] | [illegible] دارد دلت

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

ردیف [illegible] سخن [illegible] اولی | [illegible] سر [illegible] سید [illegible]

رجعت کرد چو [illegible] | [illegible] کرد مسجد [illegible]

بود [illegible] در [illegible] | خطا [illegible] کرد [illegible] خوش [illegible]

[illegible] حطا [illegible] | [illegible] که باز [illegible] بیود [illegible]

چون [illegible] | [illegible] اوست [illegible]

[illegible] کسی که [illegible] | [illegible] کرد [illegible]

[illegible] است [illegible] | [illegible] جهد [illegible]

[illegible] اخلاص [illegible] | [illegible] هوی

[illegible] است [illegible] | شد [illegible] جمع [illegible]

[illegible] کرد [illegible] | [illegible] زود [illegible]

[illegible] | [illegible] جو [illegible] جو [illegible]

امروز اگر [illegible] دولت | دولت سعی [illegible] از باید [illegible]

کنند همه متفق [illegible] بکر | [illegible] دشمن [illegible] گشته دست [illegible]

وحدت موعظه کرد ادا در [illegible] | [illegible] زاد عطا کرد [illegible]

[illegible] | [illegible] عبادات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | ابن [illegible]

[illegible] | [illegible] حق والا منفعت

[illegible] سخن [illegible] | [illegible] آسما [illegible]

[illegible] | چون [illegible] روز [illegible]

[illegible] | [illegible]

هر که [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | اهتمام [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] ما صرف [illegible] خواهد [illegible]
ای [illegible] خانه [illegible] در [illegible]
بر سر این [illegible] دعا [illegible]
[illegible] کشته [illegible]
[illegible] بالا [illegible] در [illegible]
در هر [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] الحق [illegible]
ورنه [illegible] شود
[illegible]
[illegible] جهان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شود

[illegible] خواهد [illegible]
[illegible] خواهد [illegible]
[illegible] خواهد [illegible]
[illegible] خواهد [illegible]
[illegible]
[illegible] خواهد [illegible]
[illegible] خواهد [illegible]
[illegible]
[illegible] خواهد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواهد [illegible]

تا توانی [illegible] مرد [illegible] این [illegible]
تا [illegible] از [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد آن خالقی که نعمتهاست ‌ ‌ ‌ عالمش قطرهٔ بحر عطاست

نخل از فیض تربیت او بخت ‌ ‌ ‌ دمی از روض روح او در

خار الحسان او سما و زمین ‌ ‌ ‌ چه لطیف‌اند هر دو و شیرین

شکر نکرد او کسان همه ‌ ‌ ‌ عاجز از حمدش بجا همه

نعمت او که بیش از بیش است ‌ ‌ ‌ فوقها نیز زیاده اوست

ذات بی مثل بی نظیر او ‌ ‌ ‌ در صفات و نعمات بیحد

لحد ست و شمار او معروف ‌ ‌ ‌ صمد ست و نیاز او محدود

از خلیفه که عقاد او فهم ‌ ‌ ‌ وز صمدی که حسن بنیاد

آن حکیمی که داده از حکمت ‌ ‌ ‌ همچو جان با بدن الفت

آن علیمی که سلم اوست بدان ‌ ‌ ‌ بحقیقت و طبایع یکسان

عقل حیران و والحکمته ‌ ‌ ‌ دقه ورا زدست بیرشته

خلق وهم ملک بفرمانش ‌ ‌ ‌ مه و خورشید قرصی از خوانش

آن قدیری که هست اندر ازل ‌ ‌ ‌ گشته جام جهان نمای عیان

بی یاری که آنچه نعمتها ‌ ‌ ‌ هر دمی بی حساب کرده عطا

لطفها کرده است با ملک ‌ ‌ ‌ زینتهای خیر و شرمانها

از عرش تحت شعر بابات ‌ ‌ ‌ عکس عرش آن آوریدت

بحر جودش همیشه ریمد ‌ ‌ ‌ فیض بر ما زیاده از حد آن

بر نبی و ولی و آل رضا ‌ ‌ ‌ صد هزاران سلام باد و ثنا

تا رسل و زمین عرش ‌ ‌ ‌ باد رحمت زیاده بر ایشان

دشمنان را فنای کلنار ‌ ‌ ‌ باد دیر بزدشت و حوادث

نوش ما و نیش ایشان ‌ ‌ ‌ تا ملک هست عین کروی جهان

بعد حمد و درود و مدح و سلام

بشنو ای مومن نکو انجام

این حدیث شریف علم و عمل ‌ ‌ ‌ که زیاده است نهند بعوز

سخن پر دقوت از مو ‌ ‌ ‌ تحفه از بهر دوستان نکو

نقش‌های نظم و کم‌یاب نکات / نقل مجلس زهی لجابات
نه عسل باشد نه شیرین / روح قدس است و جبرئیل آیات
این شراب معنی محفوظ است / تحفه خادم است و مخدوم ما است
مثل باشد مکرر است / نخطات منور است
این سواد از نعیم اهانات / ظلمت آمد در وی است آب حیات
نان و حلوا نیست با کاکل / عقل باشد مجسم و معقول
سلسبیلات و جام مالامال / هست اهل کمال ابدال
جمع در این شد شهد و شیر و شکر / از دم و فیض ساقی کوثر
صرف این تحفه کز نما آمد / همچو جام جهان‌نما آمد
از جهان نیست الجهان دلو / عکس مطلوب نماید به نظر
هر که زین جام جرعه نوشد / تا ابد ذوق او و بخشد
که ازین نشانتین در شکند / پرده‌ها و حجاب را بدرد
رو به محبوب ابد بیند او / کل مقصود را بچیند او
جان ز غیبی کند تفرش / هر چه خواهد دهد به فراش
یا رب این حال را عطا فرما / همه طالبان حق ...

ربنا یا کریم ذا التوفیق / واسقنا کأس ذی التحقیق
لنا الفرد رب حسن معین / من لنا یا ... بما معین
همنیا ان کلنا سحبت / والهمان ... بالهجت
استمع ما نقول بالنغمه / عندلیب الریاض فی النعمه
یا طبیب النفوس والاحوال / یا حبیب القلوب بالاحلال
نستعین بذاتک الموجود / نستبین بما بنا مفقود
نطلب الفوز بالفیوضات / والافاضات بالرحمات
والکمالات بالهدایات / والحاوسات فی المقالات
یا مفیض الوجود والخیرات / یا مقیل العباد فی العثرات
من که باشم که دم زنم از تو / هر چه گوییم همان همه از تو
عجز و تقصیر پیشه ماست / بنده از گفته‌هاش شرمنده است
فکرها عاجز است از وصفش / عقلها هرزه میزند لاف
عقل عقل است و جان جان او / وانکه زان برتر است آن است او

واقف این حدیث صدق آیین
کرده کام از سخن چنین شیرین
که یکی بود ز خیر خلق خدا / پادشاه سریر و ادراک
حمد مخدوم جم امید / از ازل بی‌نظیر تا باشد

از شرف همچو آفتاب نزول / کرد در خانهٔ شریف بتول
همّ او باو زان او سلمان / فاطمه از ورودشان شادان
در همه جان خود نثار نمود / در گشنبه سخن چه بگشود
کای پدر جان خوش آمدید شما / از فروغ تو کلبه‌ام ضیا
جان جانان فدای جانت باد / دل از مقدم تو شد بس شاد
لیک مغموم بود حیدر ما / که نبودش بخانه هیچ نوا
که بیارد برای ایشان زود / جان شیرین کند نثار پدر
مصطفی چون بدید با تمکین / گفت ای فاطمه مشو غمگین
رو در آن خانهٔ نکو مقدار / هرچه یابی برای باب بیار
داخل خانه شد چه آن دختر / دید جامی ز مهر روشن‌تر
شکر و حمد زیاده از حد کرد / با شعف نزد آن جناب آورد
از عسل جام را لبالب دید / عسلی لذت از چه شیر سفید
چه عسل بلکه صاف شیر چنان / عسل و جام از صفا یکسان
در میانش عیان یکی مویی / همچو خطی بر عذار دلجویی
مصطفی گفت این عجب جامیست / طرفه احسان و تحفه انعامیست
با یاران که هر کدام از ما / مثلی بهر این کنیم ادا
طرفه گوئید یک مثال نکو / بهر این جام و این عسل این مو

بعد از آن نور جان کبریا / چونکه هست عاقل و دانا

گفت اول از آن میان سلمان

که بود شهد جان یقین ایمان

که بود کاسه‌ای چه مهر انور / او ازین جام هست روشن‌تر
بهر اهل کمال و صاحب حال / شهد تحصیل ای سپهر جلال
شهد لحنی این عسل آنست / لیک معلوم اهل عرفانست
که مراورا بآخرت بردن / در همه حال حفظ او کردن
آنچه با رمل تو بود بزمو / همچنین است این شبیه نکو

بعد از آن حضرت امام حسن

گفت افتخار اهل زمن

پادشاهی و مملکت داری / که بیستن عطا کند باری
هست روشن شکفته‌تر زین جام / ذوق تحصیل و جمع آن بتمام
زین عسل بهتر است و شیرین‌تر / لیک در عین ناجسان نظر
نعمت سوختن کرد فنات / هست ازین مو دقیق‌تر ای ما

بعد از آن حضرت امام حسین

گفت نور دو چشم عین

علم دین جام انور و اجلی / طلبش زین عسل دلی احلی است
عمل ما تعلم خود کردن / او ازین مو دقیق‌تر بودن

صد بعصمت و حیای خود بود فاطمه بعد از آنچه فرمود
زن که با عفت و حیا باشد با خود زوج و با خدا باشد
بیقین الطف است و دوشتر او ازین جام ای جناب پدر
از حیات که سر چه دین است در بر مردمان پسندین است
آنچه شیرین تر آمدش بنظر دین عسل از جو تو بو زمعبر
لیکن ای همدم دل پر غم اجتناب از خشیه نامحرم
آنچه با ملک تر ازین موت است سبب از نشر آمده رویت
این معانی چو شد بیان آندم مصطفی شاد گشت و بس خرم
کرد تحسین آن رسول احد همچو گل شد شگفته و گویا
که خدا از لطفهای جنت جای از غم دهی خالیست
گه ملطف سخن چه پردازد با شما ها موافقت سازد
بود ره اهل کو حبیب الله در امد علی ولی الله
بان علامت عالیشان از خیال تعاب یا البنان
بود وقت رود که عمار بوده مقداد [illegible] مقداد
بعد تسلیم و بعد تکریمش مصطفی گفت [illegible]
که شما هم بخیر یا با سید هر از جام ما بیان گوید

مرتضی و دو یار عزیز جهان گفت ای یار زنجانه ام مهمان
او است این جام الطف و خوشتر بلکه از جام باده کوثر
خوشتر لذتی که بخشد وین عسل از باده تر باشد
لیکن ای مهتر زمین و زمن مهمان را نخود [illegible] ناکردن
صعب و باریک تر ازین موت است در سید انه و ازین فلک گویست

عرض فرمود مقداد آن بود
کانه سو لمظهر انور

شرع اعلای انور ما است هست ازین جام انور و اجلی
فهم و تعلیم آن [illegible] دین عسل بیشتر بود شیرین
عمل ما شرع و دین نکو از اشق و ادق بود زین مو

گفت عمار ازین سخن جانانست
نشاه من زه جام قرآن است

نور قرآن زیاد ازین جام است جان عالم تمام ازین جام است
خوندن و فهم آن بود ما را حلاوت ازین عسل احلا
لیک بلکه تر ازین مو دان عمل مومنان بر این قرآن
همگی را عطا کند و ثواب عمل و علم آن بوجه صواب

کرد معتاد او چو خوکان سحر   معتقد است ایم ملاذ و مفر
مرضیا دکو بمی بنعیم   در مناجات فی النعیم
حلم جان من ان نماز بود   ان حلاوت که در نماز بود
این عسل چیست و ان حلاوت او   این چه شیرین تر است بس نکو
کردن ان نماز را اسا   بحضور و خشوع چون علما
ان دین مود دقیق تر باشد   کار دشوار تر دین بود

عرض نمود بعد از ان قنبر
ملطف کلام چون عنبر

مال این جام لبن بود انضر   خیر کردن نما است شیرین تر
باشد از این عسل که در جام است   لیست بلی ابرو زهر این ... است
بوی مستی نهاندن او   هست باریک تر ز بی دین مو

کرد عرض جناب قنبر
شد شکفته چو غنچه احمر

بارک الله و مرحبا ها گفت   رو با ایشان نموده این را گفت
که چه بهتر ز معرفت است   ادمی جسم و معرفت جانست
هنر است معرفت در جام طهور   معرفت عین بهجت شیرین بود
طلب معرفت کدام خیالست   ده حلاوت زیاد از ان عسل است
کار فرمودنش که نیکو یست   ان اشتیاق و اد و او نیکو یست

ان بدر کان چو این سخن گفتند   در پستوق هر یکی بشنفتند
جبرئیل از جناب رب جلیل   امد ان باد هود و با تبجیل
گفت ای سروران بزم کمال   افتاب همه و بحر جلال
بین او خادم شما باشم   در هوای شما بر دعا نم
بر سبیل اقتضای خاطر من   یکسطری بیان کنم بجمن
ان وجود منزلی جل علا   هست اوی طاهر انجم و اعلا
لذت طاعت و عبادت ان   که کند مؤمن ذوی العرفان
دین عسل بوده است شیرین تر   وز شراب طهور روز کوثر
لیک حق را رسا رخود زدن   هر فرمان او بجا بردن
حد مخلوق کی تواند بود   ان دین موی ادق بما بنمود

بعد از ایشان نسیم رحمانی
بو رسید از جناب سبحانی

وحی فرمود خالق معبود   کای امینان بزم خاص ورود
ان بهشتی که من بغیر عطا   کردم اماده از برای شما
ان صفا و صفای نعمت او   ان نما و صفای جام نکو
پی بطیب ان بهشت داده اند   همچو دیم بعالم ...
نعمت ان بهشت با نعمت   دین عسل لذیذ است ...
لیکن ای من کان شوید اگاه   ان چه اطاعت ... ره راه
انچه بسیار ادق بود دین   انچه شا ... از او

بعد از ثنا بر محمد و ود — جبرئیل امین چنین فرمود
این زمان نوش جان کنید او را — کاین عطای خداست بهر شما
از بهشت امین است این نعمت — آفرین بر شما و صد رحمت
جامش از صنع خالق الورا — موی مشکین بگیسوی حورا
لایق حضرت شما کردید — شکر احسان حق زیاد کنید

ساقیا زان شراب روحانی
کن بجام ز فیض ربانی

تا نشه ای [illegible] بود هر دم — عقل و جان مرا بیفزاید
زان شرابی که از بستان — دل بی سان [illegible] دلبران
بینوایان عشق راست نوا — [illegible] هجران از آن رسان بدوا
جسم دارم ضعیف و هم خسته — جان [illegible] بموی وابسته
چشم بینور گشته از فرقت — طاق گردید [illegible] هم طاقت
هفت [illegible] تا بکی [illegible] باشد — همدم درد و [illegible] باشد
خار باشم چه نارد گلشن — زار باشم چو عندلیب چمن
بیش [illegible] از زمانه خودم — نوش بزم وصال [illegible]
دین که [illegible] نجاتم ده — وز سبوی [illegible] حیاتم ده
ریز بر جان و دل از آن باده — تا شود جسم [illegible]
زان عسل هم بکام من برسان — که شود نوش [illegible]

کاش می بودم اندر آن گلشن — دیده ام شد از ضیا روشن
می نشستم [illegible] چون کس — [illegible] کس
همچو پروانه جان فدا بودم — یا چو آن مرغ با نوا بودم
اندر آن گلشن بهشت نشان — بودی این زار [illegible]

[illegible] بودم چه [illegible] چمن
آنچنین [illegible] می بودم من

کی [illegible] حرمت [illegible] — [illegible] و صلحشان
[illegible] از حق انور — هست این جام صاف [illegible]
ذکر [illegible] عزت — هم [illegible] است [illegible]
[illegible] از بکام [illegible] — که بود [illegible] صادق
ذکر ایشان [illegible] — همچو جان [illegible] شیرین
مومنان [illegible] ایمان — هر چه گویم زیاده از آن
واضح است [illegible] — [illegible] ای ناصح
از چه [illegible] — هست [illegible]
یا [illegible] — این عطا [illegible]

جان [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]

نکته‌های لطیف جانان را — گفته‌های طریف ایشان را
گوش دادن بروی علم یقین — فوق کردن و کار بستن این
حال ایشان بشنو از ناصح — تا شود بر تو راه دین واضح
سخن بوده حال اهل الله — در همه حال والعقل واه
عبرتی از کلام ایشان گیر — غیرتی پیش آن کلام پذیر
صیقل گوش پر از در کن — جام دل را ازین عسل پر کن
این عسل اندر آن شفا باشد — بهر تو حنظل از جفا باشد
این عسل حب علم و معرفت است — رغبت دین و دنیا صفت است
این عسل حب فقر و ایمان — این عسل حب فقر درمان
باده خوشگوار این عسل است — ذوق و علم و ثبات عمل است
این عسل بهر کام اعیان است — بهر بیمار بیش درمان است
زین عسل کام خود نما شیرین — اهل ذوقی بیابی از تحسین
عارفان را بعقل اگر سنجی — بکشی زود خوش نه رنجی
ره تصوف چو که نزدیک است — لیک از هر چه موی باریک است
ای که داری سر هوای شکر — در طلب از همه نیی کمتر
ملطف عذر تو عادت کن — کام جان را از حلاوت کن
هر زه کردن و کر فهم بخرب — بیقین نیست اندر سنگی و نمی

وه چه خوش گفت ابن جابر خرب — باد بی سیر و دنی ذو طرب
انما اللاهی عن النهی — انما الساهی عن ناهی
قد تقضی ما بقی الجاه الحال — اغتنم فرصة لكسب الحال
اتر السیل عنك والسؤال — حصل الحال ما هو الاولی

ای عزیز من اندرون و از جان
تا توانی بکوش در ایمان

نور ایمان بدل اگر تابد — عقل ابد بدان نیابد
ملک جان شود نور ما است — چرخ گردد تمام قربت
تیرها سعادت بران — همه آید برای تو بستان
آن نشان در پای سالک — که مجرب شناسا کری
از توکل بیان جو — اب عرفان بیاب از او جو
ره تسلیم کن و سالم شو — فوز تفویض بین و عالم شو
اصل ایمان بروی اخلاص — اهل از طالعل ستر مخلص
اهتمام تمام ابدا کن — اعتصام خواص پیدا کن
تا رهانی خویش چون ز تب — بمقامات قرب آن رب
آنکه ایمان بکوه خود برده — آن نمرده است مرد وارسته

بود ایمان حال از عمل / که بدو نفس قرب شد حاصل
بی عمل چون درخت بی ثمر است / آن درختی که نی میوه بار
روح ایمان بجمله اعضا / هست تقوی حفظ آن فرما
درجات است برای ایمان / شدت و ضعف ثابت آن است

به یقین هش بما تبیین
نیست ایمان بغیر حق یقین

بشنو از وصف علم ای طالب / تا شود شوق آن ترا غالب
علم نور است و عین عرفان است / آن سرور است و روح ابدان است
علم خورشید عالم عالی / علم در ملک معرفت والی
علم باران مرده‌های زمین / منزلش روح و جوی ابرار
علم علم از بهشت و رضوان / قصر و حور است و روح و ریحان
علم و عقل اند جان یکدیگر / هر یکی بی دگر تن بی سر
علم تاج سر است و نور بصر / آدم از علم تیغ با جوهر
علم دین است و ترک آن شین / طلب علم آنکه واجب عین است
طلب علم دین که فرض بود / بر مکلف ادای فرض بود

قال خیر الوری لاهل الدین
اطلبوا العلم ولو بالصین

اطلبوه ولو بسقف عرج / حصلوه ولو بجوف لجج
طلب العلم فرض واجب / لیس عنه لمسلم حاجب
توحید و نعت بر او جد / بطلب اول تعلمی را
که بود او جب و جود سبق / بحقیقت رسانداست الحق
علم حدیث و قرآن است / ما بقی بغی و جهل و طغیان است
حیف است از نحو ظالم تدریس / صرف گردد بمصرف ابلیس
در بنای آن کی شفا باشد / شرح اسباب کی دوا باشد
نفع کی شد بدین استفاد / حمل و نقلش مکن بنا الحمل
هندسه وسوسه است و خیال است / نیست تحصیل آن به بطالت
وصل و امداد منع استعداد / مسکنه چون دهد ترا ارشاد
از نجوم رشته کجا است / در یکی توجرخ دولاب است
از چه ستر نجیب بن ماهر / برزمین میزند تر آخر
حاشا از فلسفه رتبه باشد / فلسفه نیست بل سفه باشد
ای که ناز نجوم و ابراعش / وز فلک گویی وز اوضاعش
هست جمله زبان بی ثارت / بکما بی رحو سنبر تا رسی
هیچ از وضع خود بی‌ای / حرکات و سکون خود شمری

کرچه تأثیر آن بود در دین | تربیت از وی بخش ...
نیک و بد دانی از همه ساعات | که از ساعت و روز و ممات
ای هلال حوادثات جهان | عبرتی کیر اختر ز دوران
سر فرو برده بعلم حساب | هیچ یاد آوری ز روز حساب
طالب کیمیا و غبنده | از چه بیار بود ولی من
که جمادی کمال کسب کند | عقل و دین تراچه نفع بود
خویشتن را اگر کنی اکسیر | بی نظیری بعالم تا شیر
حالت از فلسفه بتر باشد | فلسفه سبب بل سفه باشد
این هوسها حبائل شیطان | دوری از فیضمان ز جانب
کاسه لیسی بوعلی تا چند | از نرد و از ویان تا چند
میر و هر دو مانر و همه اولاد | تا بیابی تو فیض از اسناد
حبل جز در نعروة الوثقی | هم بحبل المتین اصحاب
سنت باب فیض اسطرلاب | کز آب نقیعه بحساب
عین حکمت نشان ایشان است | منطق ما بیان ایشان است
از معانی که آن کمال بود | در کلام و تن و ال بود
هر بدیع است حرف غیر بدیع | در ریاض ... ملتفت
یا الهی بعملکه لا اعلی | اهدنا للذی هو الاولی

لا اشوق بعالم التوحید | للوصول بعالم التجرید
ای طبیب نفوس اهل وفا | ده شفا بابن طبعتها ما
علم رسمی که قیل و قال آمد | کی ترقی ترا بحال الصمد
بکرمانی بهوش اثر خراب | پای مگذار در طریق صواب
ز مریس که دوری از کوی | در هی از عشق یار دیر بکوی
تا بکی بود نردبان بالا | استخوانهای طرف ناری
دور باشی ز مقصد لیلی | کور از بام و خانه لیلی
در فنون مقدمه تا کی | عمرها داده هی و هی
احتمید و احمد ایها الغافل | احتجب واحب ایها الغافل
طلع الصبح والنزاع غاب | ملحست الشراب لاح سراب
ما ظننت الغنا کان ثناء | ما غننا الشفا کان شفاء
ایها الطالبون فی المدرس | کل محصولکم بدا محبس
ساکن الخانقاه والدیر | کم تدورون حوله الغیر
ذکرکم ان یکن لغیر حبیب | فکرکم فی وفاء غیر قریب
قیل بعدا لکم لقوم عاد | نبذوا عهد صاحب المعاد
اضجر الخرجون البید | ان تریدون منزل التیسیر

ساقیا ... مکس ...
در ... بها ...

علمانده عادت و رهبر
علما وارثان پیغمبر

علما دوستان حق باشند — که بغیب و قرب حق باشند
رتبه شان در بهشت عالیتر — گرچه انبیا از حق جدا باشند
فضل علم و سالداین علما — انحجات ازد نا ان شهد
خوف و خشیت دل ایشان — هست حق ضیای ایشان آیت
ای جوان که نام ان بیما — در سواد مداد این علما
به کتاب و می ارقود اثر — بکتاب و بیاض ان بحر
ان سوادش سواد دیده — ان بیاضش بیاض عین بیان
تو زلوح خرد و قلم بری — ملتقیم عرش او تو فهم کرد
نور علمش چه آفتاب بود — ان ملک از فلک حجاب بود
بلکه انعام حمید خفا — از ملک احترامت بالحالد
ملتبود فرق ادین تو امعلو — که مالک خادمات و اهل
دتبه عالمان حبی اولاد است — سیما عالمی که مرد خدا است

هر چه هست از منعا رضا وکدار
بهر طالب کتد استغفار
هر چه بشود در ما لا — بلکه ماهی بقعر از دریا

هر بر سش رحمت از سما بارد — دیر پایش ملک جناح هم
هر عالم ده دسر دارد — همه شرها من بوسه دارد
کوشش در علم تا که جان داری
هوش و کر عاشقی جان بلرز
عالم بعمل چه تیر دارد — حکم ان بخل بی ثمر دارد
خود بیش وجه شمع میسوزد — روشنائیش بهر غیر بود
هر بر سش خانه باد و خاکستر — مرد زاد بهر او بود بهتر
انکه بر علم خود عمل نکند — بود به حرص و سرا می شد
او و ابلیس هر دو تا یکسان — مثل الکلب هر او بر خوان
حسد و کبر آفت علم است — تو از خواب آفت است

در خال الصحایم کرن بی
تا بیابیم نشانه باب

معرفت میشود ز علم پدید — رود ز امینا سی از خور شید
علما چون عیان کردد — معرفت دردلت نهان کردد
در عرفان بدل چه تابید — ملک باید بدان برسید
رفع کرد حجاب الرحمن — بینی اعیان همه بران العین
کوش تا عین معرفت گردی — نه نشید بد انست کردی
عارف است انکه همچو علما — بلکه بزد کبر او بر دنیا

ترك خود كرد وهم فنا گرديد — غير حق در ميانه هيچ نديد
عارف حق وحق عارف ذات — منزه است غير اين در ست

ای مکلف وجود ذات خدا
اظهر آمد ز جمله اشیا

از ره او وجود خود مجهول است — بلکه صد بار از آن ز ذات نیست
عاقلان را درین مقامات — عارفان را از آن بعید است
اول مکلف را بخوان ز آیات — هم ان الله ست در قرآن
تا کند رو سوی حق بی غلط — چون بس واضح آمد این مسالک
عین حق در میانه چیزی نیست — محض توحید حق همین معنیست
لیک در معرفت بذات مجرد — جد و جهد تمام باید کرد

کنه حق را محال اعتقادان
کرد در بعد عقل ما اسرار آن

نقش در خانه صاحب خانه است — این نکته است آنکه دیوانه است
آنچه پیش تو غیر از او نیست — غایت فهم تو است الله نیست
فکر در ذات حق روا نبود — جهل محض تو خدا نبود
بکر کار است تا نبوی زندیق — بی تصور بود این تصدیق
چون نباشد عاجز از او — ما بآثار بی برده باو

آنچه را او صاف خود بیان کرده — رهنمایی بما عیان کرده
بیش از این نیست هم ما تکلیف — ما و کجا رای او توصیف
او تواند وصف به از هر — ذات خود را چنانچه هست آید

هرچه فرموده ما یقین داریم
غیر این رو بجانبی ننهیم

عالم سلطنت آن عالم — که چنین صنع متقن محکم
بی صانع گشته است موجود — این محالست کی تواند بود
عالم است و حکیم و بس قادر — علمش حادث آمده ای ماهر

نیست محتاج وصف او برهان
این عیانیست بهر اهل عیان

منما بر دلیل استغراق — کین بجسته است روز الحجراغ
کالشمس بدا احق هو — انه لا اله الا هو
جز حکیم است عادل است خدا — جز نبر و نقص و قبح منزه و
منزه است از ظلم و ظالم هم — همه افعال او منوط بحکم
هست تکلیف لازم حکمت — نعمت آمد ملازم نعمت

کرده ارسال از آن رسولان ... داد از بعد شرح ایشان

این شریعت که حالیا برجاست ... بهترین شرع بهترین انبیاست

چون نهایش بود بدست امام ... قائم است تا بروز روز قیام

حافظ شرع چون امام آمد ... لطف حق بهر ما تمام آمد

کیست غیر از علی و آل علی ... لایق این مراتب عالی

چون وجود حق از امام ظاهر ... منکر آمد از آن جهت کافر

بلکه از روز هست هر تن ... پر حجه جای بعض بهر دیگر

شکر نعمت چسان بجا آریم ... مصطفی را بجان ثنا گوییم

که بود هادی طریق رشاد ... او نماید بما صلاح و فساد

بهتر و مهتر دو عالم او ... اصل تکوین و نسل آدم او

مظهر اسم اعظم او وان ... برتر از عرش بعد او ای جان

آنکه در حق او خدای حمید ... مدحها گفته در کلام مجید

جبرئیل امین ثنا گفتش ... مصطفی داماد ما گفتش

قاضی دین و جان و احدا ... مفتی بحر و بر علی علا

از خدا والی ولایت غیب ... حل هر مشکلات بی شک و ریب

معطی سائلان و حد ذات ... مهسک قابلان بر صفات

واقف راز دل بهر انواع ... عالم سر عالم ابداع

علم دین هم وضع و ترتیب ... اصل تکوین هر کثیف و لطیف

عالم عامل علی الاطلاق ... کامل و اصل باستحقاق

محسن و مسیع فروع و صول ... مرشد و معتمد بتول رسول

آنکه ما را در این ره توفیق ... فاتح باب کنز توفیق او

کی بود زهد ... اثناه ... هیچ سالک بحق نبردی راه

او امامت کرد استدلال

از خلیل جلیل کرده سوال

که علی شد بر امام مبین ... گوچه باشد دلیل قطعی

احتیاج تمام خلق با او ... بی نیازیش از همه مشکور

حجیت آنکه همچون کل ... که علی است آن امام کاد

اشهد ان شهد شد کلام جلیل ... لیلنه هر است از ... علیا

رد انصاف اهمین کافیت ... در نیاکر صاف باشد این شک

جعفر این قبل ده ... ... از علی دور گر چه در یابد

مومنا گر تراست نور بصر

داری تعلیم شرع پیغمبر

از دل و جان قبول از فرما ... حکم پیغمبر است حکم خدا

خشت مفتاح باغ و ابان — کلمات کران نماید آن
بنود حرف پاک آن صنعت — ملت احمد نبی بدعت
ردان ورد جماعه حکم خداست — کفر باشد خروج از این آیات
مر نظم بخوان تو از قرآن — تا بیابی شعار متقیان
پای لهجه با باش بر وزن گذار — تا که بگیر هر سوق هدار
من از دست عروه حبل متین — بجهد از نجات شرح مبین

قاریا ای ملازم قرآن
ای علیم معالم قرآن

قدر قرآن بدان و خوب بخوان — که نزدانی بخوان بصوت نکو
تفکر کن و بار ترتیل — همه بجا بنده باء هجو علیه
تا کلام ادا نموده شود — با به جهت بدل اکنون نبود
وو در آنا لسیل بخوانی — فیض یابی و فوز رحمات
ده دهار اشفاعات از قرآن — که بالخلاص خوانی و اتیان
رقم پادشاه جبار است — قلم و لوح و عرش را آیات
سان تعظیم و وارث تکریمش — در تعلم کوش و تعلیمش
با لطهارت بخوان و باعبرت — که همین حکمت است و هم جرات
نور چشم دلت زیاد شود — کو منور دلش ز قرآن یاد بود

ای بسا قاری که قرآنش — لعن او را کند الحاش
که بخوانی بخوان بلحن عرب — نه بلحن فسوق و اهل طرب
تا بیت شود بوجه نکو — هم شفیع بد شود تو

یقال القاری القرآن
اقرأ وارق ما ترتوان

ای که هستی تو خو مشد — غافل از اداء حفظ نماز
این نماز از ستون دین باشد — شمع راه بیرهش باشد
این نماز است رکن اعظم دین — ده نهاری بفوق عرش برین
این نماز است نزد بارگاه — باعث قرب بارگاه جلال
این نماز است قرة العینین — مومنان را دراو چون دین
این نماز است اکمل طاعات — همه سوزی بافضل ساعات
مونس قبر و شافع محشر — این نماز است و تاج تو سر
مصور ادکنی ادات نماز — جسم بی روح را شود ممتاز
اول پرسش تو در آن روز — این نماز است جهره دل افروز
گر نماز تو شد بعز قبول — باقی طاعت شود مقبول
در نماز تو خود شود افزون — ز علماهای در کبرت مبیز

ور توانی محافظت سازش … بر ادایش مداومت سازش
رستگاری بیابی اندر دین … دور گردد ز دل اثر از ریب
خوان ان الصلوة تنهی را … تا بیابی تو سر آن نهیها را
بجماعت گذار نه تنها … تا شود جامع همه نیکها
همچنانکه ثواب آن شد تام … هست بی بهره تارکش ز اسلام
بار الها مرا موفق ساز … بر ادای نماز و حق نماز

ای که داد تو را خوش سعال
بهره از جود و فضل مال و منال

زینت و تاج از زرش گشته … هرچه خواهی میسرت گشته
قدر مالت بدان من بر لان … مال و اولاد فتنه اند بدان
چشم من لطف تو چشم مال … نعم عون بر ش کنه بمال
مال را صرف آخرت گردان … که بهر بود نفع بی حساب آن
آنچه خوردی و دادی آن هم سار … وآنچه بگذاشتی ز اغیار
آنچه بیش از خود تو رسانی … رفع روح تو است وهم شادی
شکر نعمت زیاد تو بود … خواهی ار نعمت زیاد شود
جهد کن در تصدق و خیرات … که شود فیض و عاشر برات
صرف فقد بر تعقل مذموم … جمع وگرش شرع مذموم است

الحق در گردن از رهها رگذ … چون حقوقش به مستحق برسد
بنود از بخیل در دو سرا … که ده حق واجب او را
ان کریم است و سخاوت او … که رساند بصرف نیکو
مطلب مال بهر کفاف … که بود اسلم از برای عفاف
در حلالش وی امید حساب … در حرامش چه بحساب عقاب
عاقل از جمع او کناره کند … غافل از جهل جامه پاره کند
بر بخیلان بود بهشت حرام … بر کریمان سلام و صد اکرام

ای که هستی تو پادشه انجمها
بگذر از صبر اسع رحم

عرضه میرود ز مسکینی … ای گرفته جاه و تمکینی
شکر نعمتهای مدام … که ترا داده است تمام
سروری داده است و سرداری … که تو دست فتاده گیری
داد مظلوم ز ظالم گیر … عقل داننده عدل را دو وزیر
که نمانی تو و سلطانی … نه بجهل و ظلم شیطانی
نمانی حمایت مردم … مستحق بر شکایت مردم
بر رعیت عنایت باشد … بضعیفان اعانت باشد

تا نشینی به تخت خسرو و جم	آه مظلوم تو بعرش رسد
چشم راحت تو بخواب رود	خانه‌ی دین‌دار خراب شود
عدل را در میان مردم	[illegible] تا نگردی [illegible]
بعدالت بپای دار سلوک	تا سر [illegible] شود سر از ملوک
پادشاهی بکفر میپاید	لیک با ظلم [illegible] باید

ای خوش آن پادشاه عدل نشان
که بود نیک نام در دو جهان

پادشاهی بواعظی گفتا	که مرا گفت حب این دنیا
پادشاهی و جاه و مال [illegible]	[illegible] است از [illegible]
سخنی گو که اعتبار شود	[illegible] خار شود
گفت انعام کن تو کفار	[illegible] اسرار
گر شکم سیر کرده [illegible]	[illegible]
کار بر تو شود چه [illegible] ای شاه	[illegible]
گوی [illegible] و مملکت [illegible]	[illegible]
گفت [illegible]	[illegible]
گفت دیگر که ای شه آفاق	[illegible] اطلاق
هر چه هست از غذا برون آید	دلت از غصه [illegible]

[illegible] زجاه	بحکیم از طلب کند ای شاه
گفت [illegible]	تا [illegible]
گفت [illegible]	خوب [illegible] تا شوی آگاه
[illegible] منتصر	[illegible]
[illegible] دانستی	[illegible] و فراستی
[illegible] از جا	[illegible]
[illegible] را	[illegible] دنیا
[illegible]	[illegible] دولت باقی

[illegible] صورت
[illegible] دار و [illegible]

دست بردار [illegible]	[illegible]
تا [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

و معاره نیست بو کر تو — ابد جان و جهان باید ز تو
احترامش میکنی بهر دست — نخل آنچه ای وطن است
شوهر از تو اگر رضا باشد — از تو راضی میکند خدا باشد
ای عزیزان طالبان تنها — زن زینت است در جهان
کیدان عظیم خوب بخوان — الحذر بسیار از خوبان
خوبان در نهان محبوب اند — ما بقی باز با که دنبوست
زن که شد او بود مصور تو — هست عقل نیک کو
از وفا و حیا چه ان رهست — قابلش لایق همان شود است
دنیی در کو [illegible] — با اله دیدار همه [illegible]
زن بد اعلاج عند خدا — نکند لیس من ادب او را
گر توانی ما [illegible] — ورنه خود ابرو غلامش لی
از خود امکو بر [illegible] نهاد — بر خلافش شوهرش [illegible]
ور دیکوید نی شوهر خود — چو نبیند علوه در بر خود
رو باره [illegible] — که ندیدم [illegible]
کفر کشته است وان شده کافر — مخلع نداند [illegible] آخر
خوان زنی تو [illegible] — ترک اجر [illegible]

اتنا حسنة عما استار — وقنا ربنا عذاب النار

[illegible] غریب از اوطان
مهمان چند روزه [illegible]

غریبیست حال ما [illegible] — از وطن ما [illegible]
ای مسافر تو بزم وطن — میهمان رفتنی به خود لن
[illegible] اصل نود [illegible] — در [illegible] وطن [illegible]
[illegible] — صد این داشت [illegible]
[illegible] مصر و شام [illegible] — ان وطن [illegible] ای شاق
[illegible] شود [illegible] تمام — نه تقصیر [illegible] در اقدام
زاد [illegible] — این سفر [illegible] باید [illegible]
مهمان [illegible] کرده خدا — [illegible] داد [illegible]
تا [illegible] قابلیتش [illegible] — طلبد [illegible] حضور
نعمت [illegible] خواهد بود — [illegible] خواهد بود
شکر احسان [illegible] — [illegible] ادب [illegible]
[illegible] نموده [illegible] — [illegible]
[illegible] کرامت مهمان — [illegible] مهمان
[illegible] شود جود [illegible] — خدمتش [illegible] کند [illegible]

هر چه مقصود او بود آرد | ور نکشد لنگ پوزش بسوزد
مهمان نهر صاحب خانه | هدیهات خدای سبحانه
نعمت خانهات بفزاید | روزی از پیشتر از آن آید
چون بیاید او به نعما | سر دهد چون برود هزر بلا
برکت از برای او بارد | اجر عقباش جای خود دارد
فضل باشد از صحبت مهمان | بر تو ای نیکان صاحب جان
شکر حق بجای آر مدام | که درخوان تو میخورد انعام
اکرم الضیف کان یکرمکان | زان جهت مر نبی نمود بیان

نفس را تربیت نما ای جان
تا شود اعز و ملک جنان

ملک و از ملک شو بهتر | فلک و از فلک برو برتر
نفس تو گر بسی علم بنت | او نه بس لایق است و ادب
آهوان کی صید شوند او را | گر نه بیرون رود سوی صحرا
نفس کردی از بس سلطان | که چنین بار مانند بهیمان
ای همه ملک سهام در ید | چند باشی بدام دیو پلید
میل کن سوی مسند باقی | گر تو خواهی فنا ای ساقی

آن دلا چند و ز اخر صله | که دستی مثنوی شیاد
چند بود اندر یار و انیس | همه رفتند و ماند در گل
تا ابا نعم کرده تا کی | چند بهند خوشت جوی
تصر بیابان کلت ... | جا بیجا است فکر سامان
قفس تنگ تن ... | چند در رسید ... عالم
طایران ریاض جوان تو | فراغت در ان خراسان شو
انسان چنان خواب غفلت | نافل ار خواب زیر خال هلاک
روز و شب گاه خود داری | هیچ از مرد شجر دارد
تا رهات عزلت بی مایه | مرد خواست بهر همسایه
و آواز نیار که بیک ابل | بنک برد بگوید از خل
ای چو مار عمر تو سازند | رخنهات در حصار انداز
نه بهت خانمان کنند ترا | جا بکاهت دهند بخشند
آه از آنکه باد و صد حسرت | کنی از زمین دوستان هجرت
لحکامت خانه پر شوند | افکنند خاک در نامه نور
مار و موران تو هجو دارند | بار دیگر چو دهان انبارند
دو ملک در به هر خبر آید | بجه هیبت شوال از تو کنند
آه از فشروان هولناک | آه از شدن حساب وسو

آه از وحشت و عذاب قبور　　آه از دهشت عتاب نشور
آه از آن دم که نامهای ما ان　　شود از هول دین‌ها حیران
نامه را غل نموده در گردن　　برده‌ها مهر بوده از گفتن
آه از آن دم که نامها بجهند　　بترازوی عدل وزن کنند
آه از آن دم که مالک عذاب　　سوی ما آورند رو بشتاب
همه بلکه ز آتش ما را　　دند کو سید ادخلوا نارا
آتش از دم که او زبانه کشد　　بدم اهل گناه را بکشد
آه از آن عذاب و انکالش　　از شراب حمیم و اغلالش
از خیرو شهیق بدکاران　　آه از آن خاصمهای ادمیوان
آه از قهر و هیبت مالک　　آه از زجر و ضرب مالک
و آه از آه وای اهل عذاب　　آه از نالهای بی خور و خواب
که نه مرده بوند و نه زنده　　دند از هر طرف شده رنده
وای ازین گونه ها عذاب و نقم　　ربنا اغفر لنا ذنبنا و ارحم
آه از آن دم که بر صراط گذرند　　کز نهافتند بروی سقر
چه صراط آن صراط با عقبات　　ای خداوند ده بمن پای ثبات
به حالت کنم کیف اذان　　در گذر یا رب از گناه کاران
ما کجا و عقاب ای غفار　　رحم کن رحم کن ایا غفار
بندگانیم سرکش و پر بار　　فضل کن فضل کن تو شیطان
ای خدایی که نیست جز تو خدا　　روی راحت بر بندگان بنما
در دنیا فنا سخن نهاده تو　　هر چه داریم جمله داده تو
آنچه خواهیم اگر دهی تو بما　　می کند شاد خسته قوی را
فینجنی عنیران ایا رحمن　　دشمن شاد نشود شیطان
شادی دوست غم مطلب　　از بما کرد منبر دهر بخت

یا الهی بذاتك الاكبر
بصفات وباسمائك العظم

بملائك بعرش و کرسی هم　　سموات و حق لوح و قلم
انجابات و حرمت خاصان　　بکرامات و خلوت بیدان
نبی محترم محمود　　بولی معظم مسعود
بامامان پاک با عصمت　　سینه جان نهفت و محنت

لبهایدن ... لاله رکین | بلبلوان ... بمجن
سنقیمان و سالمان رکین | با عبانان شرح خاص و شرح مبین
بکلام معتمت و فرقان | با قام مکرمت انسان
خوجمله حقمان خطیر | که قود ازمه بندکان حقیر
که باین بنده ضعیف نکر | جاکر الساقی کوثر
اوفتاده ببا جال خراب | دست اوکیر یا ابا ترابا
نظر از لطف کن بر احوالش | خالص از غیر خود نما حالش
[illegible] بخشد | [illegible] دیکر نخشد
ساقی ار بنده کنه را بخشد | مانع اهل بیت اطهار است
بنده را بعد کردن از رفقا | [illegible] ای مولی
دوستان را ز لطف و احسان بخش | روز محشر مرا بایشان بخش

بو شعر کرد بی تو جونانه جلم [illegible]
عیز فاز [illegible] علم و عمل

ای بهمان این حق مخصوص است | نوشی [illegible] است
[illegible] نوشت | شاد [illegible] هوشت

مسلمان مد حاتم ... محتوم | کن معطر مشام ... محروم
تا چه ... کجا ... | خود ... نوا ساز
تشنوازنی حکایت دیکر | از جدایی شکایت دیکر
ادر لکاس ایها الساقی | وا ... السلاق
ار الحزن والهمومات | وصل القرب بالمقبلات
یاد عهد قدیم یاران کن | داستان مراکلستان کن
سینه از داغ غم چراغان کن | هر چه جو ... بکار جان کن
بار کو ... | از نکاری ... او خادم
عندلیب ای ندیم ... | ای نوا ... ز
بکو مان شور در چمن افکن | یار شیرین لب است و غنچه دهن
ای کتب قلم قدم بر دار | در صفحه حمد ...
مطلع تا ... | ... آفتاب اوج علا

یا علی الولی و الاولی
یا وصی النبی فی الاعلان

حرفی که [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

اتنه [illegible]

[illegible]

هذه مخمس [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

يا علي الولي الاولى | يا وصي النبي في الاعلا

حبك الذخر للمحب غدا | كيف يخشى بعصيانك الاله

يا شفيع الورى [illegible]

انت لله والرسول حبيب | حبك اللازم [illegible]

جنة ازلفت لكل اريب | واللظى سعرت لكل مريب

انت يوم القضاء قسيم

يا علي انت كاشف الكربات | يا علي انت كاشف الغمرات

انت ميزان قسط يوم ثبات | انت للناس باب عفو النجاة

نجنا من عقاب عقب

جرت كل العقول بيوم | طاهر المولد [illegible]

لا يوازيك [illegible] | [illegible]

[illegible] من [illegible]

لجل مستقيم [illegible] | لجل مستبين [illegible]

[illegible] | [illegible] خير الورى [illegible]

[illegible]

يا نسيم الصبا [illegible] | [illegible] الصباح

لمحيات [illegible] | [illegible] له [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

يا علي انت معدن الجود | ومكان لكل موجود

انت نوح سفينة الجودي | [illegible] على الجودي

[illegible]

يا النبي الولي [illegible] | [illegible] الشعر [illegible]

من اعادي [illegible] اعوذ | [illegible]

[illegible]

يا علي امام صحابتي … ماحي الكفر داحي الاوثان

ساقي الحوض شافع [illegible] … ادرك ادرك عبيدك [illegible]

من تولاك بالفلاح يفوز … كل خير من اصلاح يحوز

ما لك العذب من سقاه [illegible] … [illegible] نعذبه [illegible]

يا حبيب نفوس [illegible] … حال [illegible]

ما لا عطا انتال [illegible] … [illegible]

ما صفى بعدك لنا عيش … ما وفا بالعهد احد

ليت يا رب [illegible] … [illegible] الارض [illegible]

ذلك اليوم كان [illegible] … ما لاهل الشفا هنالك خلاص

قيل فيهم ولات حين مناص … نقتلوا المشركين [illegible]

يعرف حق [illegible] … [illegible] قلبه من الامراض

كل ما كان في الجنان [illegible] … للمحبين عدت اعواض

[illegible] المصطفى [illegible] … [illegible] بيت رفعه محط

[illegible] علم [illegible] اضط … نمط اوسط بغير شطط

[illegible] … محض الكفر [illegible]

[illegible] … [illegible] لا [illegible]

[illegible] … [illegible] علمه [illegible]

سيد الكل [illegible] … نوره الاول الذي [illegible]

صبغة الله خلقه صبغ … قدره والله خلقه ابلغ

نعمة الله [illegible] بشع — آية الله في الورى [illegible]

[illegible]

بلغيا منتهى كل شرف — شرفت مكة و[illegible] نجف

قد قريت علوم كل صحف — ودريت الفنون ما يعرف

[illegible]

عالم علم ما يكون بحق — علما كان [illegible]

حكم [illegible] — كل من [illegible]

[illegible]

في بروج السماء كل ملك — وبحار [illegible] كل سمك

خاضع خاشع [illegible] — ناطقون بفضلك [illegible]

[illegible]

[illegible] — به الله كلنا [illegible]

محمد [illegible] — عصم الله [illegible]

نحن لعلا [illegible] — لنتم [illegible] صبركم احكم

[illegible] للسخاء انتم — انتم البر في بني آدم

[illegible]

نحن أشبال [illegible] — [illegible] الأدون

نحن [illegible] — [illegible] ربنا من المحزن

انا القادر [illegible]

ذكر [illegible] ذكره العو — كل فكر غيره فكر لسهو

[illegible] — [illegible] الناحل [illegible] المحو

[illegible]

بحبيب الاله من اعطاه — واصطفاه لنوره وحباه

وارتضاه [illegible] — [illegible] عادل الأنبيا

[illegible]

ليس لو لو [illegible] — [illegible]

[illegible] لو لا — هل [illegible]

دیناونبینا نبی عربی مکرم مکی
ورسول مقدم وعلی ونور مظهر مهدی

نسخه [illegible]

قبوه کاه [illegible] مداد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

فاتح مسکلی ...

ساقی ...

شائع ...

مظهر لطف ...

فاتح شکر ...

غزوات ...

والله ...

باده و شکر موده شعر	[illegible]
نقل [illegible]	[illegible]
هر [illegible] زند رد بیم	[illegible]
کشتی [illegible] ازار کشت سلیم	اومراد [illegible] سلطان [illegible]
چه علیم ست و حلیم آورده	چه [illegible] ست و حلیم [illegible]

اوحدی [illegible] نام احد

کاو [illegible] مرشدها

عجب [illegible] دنشر فکر [illegible] سلام	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
گرد [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

چو شنیدی حروف زرچه بگفتا حیدر [illegible]

حیف از تو ای جوان که شنیدی [illegible]

خوردم من جگر که جفای [illegible] | که جنس [illegible] آتش [illegible]

فی نفس این [illegible] | دایم چه [illegible]

[illegible] از حرف [illegible] | بر بو تو [illegible]

از آب [illegible] بالمرة [illegible] | وین [illegible]

[illegible] برد [illegible] | عقبای [illegible]

[illegible] رحمت [illegible] | مانند [illegible]

[illegible] حرام [illegible] | لیکن [illegible] انصاف [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] | تا کی [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | منت [illegible]

[illegible] | خود [illegible]

[illegible] | خود [illegible]

[illegible] الطف [illegible] | حاصل [illegible]

نفع کس نشنیده [illegible] | [illegible]

[illegible] النفس [illegible] | بی قوت [illegible]

هم [illegible] | خواب [illegible]

دندان [illegible] | اصغر [illegible]

بقراط گفت [illegible] و عقل [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

ادم [illegible] | [illegible]

[illegible] | ای [illegible]

[illegible] | [illegible]

مردان [illegible] | [illegible]

[illegible] | پس [illegible]

هر صاحب طبع [illegible] مستقیم | [illegible]

[illegible] | صوت [illegible]

[illegible] | [illegible]

مرزی که از تعدی [illegible] بنا شود | ای [illegible] بحر عمان
تو بنده که دفع [illegible] شود | ای مرد حق [illegible] بحر عمان
بس کیف و لهو و [illegible] طرب [illegible] | دایم [illegible] بحر عمان
این صورت [illegible] | در [illegible] بحر عمان
در [illegible] دل [illegible] | در خانقاه و مدرسه [illegible] بحر عمان

اخبار [illegible] گفته [illegible]
ما قوم [illegible] عجب [illegible] بحر عمان

[illegible] | والله هذا [illegible] جنون [illegible] بحر عمان
[illegible] عاقل [illegible] | از مجلس [illegible] بحر عمان
دیدم [illegible] | گفتم [illegible] بحر عمان
باشد [illegible] | باعث [illegible] بحر عمان
گوئی [illegible] | من این [illegible] بحر عمان
تو ابن [illegible] | [illegible] انقلاع [illegible] بحر عمان
[illegible] | [illegible] بحر عمان
[illegible] | از [illegible] بحر عمان

کدام [illegible] | [illegible] بحر عمان
[illegible] | معلوم [illegible] بحر عمان
[illegible] | [illegible] بحر عمان

ای بی سوار [illegible] بار گران [illegible]
خود [illegible] بحر عمان

[illegible] | این [illegible] بحر عمان
[illegible] | [illegible] بحر عمان
[illegible] | [illegible] بحر عمان
[illegible] | [illegible] بحر عمان
[illegible] | [illegible] بحر عمان
[illegible] | [illegible] بحر عمان

ای [illegible]
[illegible] بحر عمان
[illegible] | چه [illegible] بحر عمان

[illegible] سعدی [illegible] مگذر

عنبیان همچو آتش [illegible] | بند از بر [illegible] نفس [illegible] حصر [illegible]

عنایات [illegible] | خود را [illegible] ز حصر [illegible]

دایم [illegible] | ای [illegible] حصر [illegible] مگذر

[illegible] | یعنی از اینها در گذر [illegible]

عنیان [illegible] | [illegible] حصر عصیان [illegible]

عنیان [illegible] | [illegible] حصر عصیان مگذر

عنیب [illegible] | بود و [illegible] حصر عصیان مگذر

عیب [illegible] کشند [illegible]

[illegible] حصر عصیان مگذر

[illegible] | [illegible] ز حصر عصیان مگذر

[illegible] | [illegible] حصر عصیان [illegible]

ای [illegible] | [illegible] حصر عصیان مگذر

ان [illegible]

[illegible] ز حصر عصیان مگذر

[illegible] | ور [illegible] ز حصر عصیان مگذر

صحبت [illegible] | [illegible] حبیب را [illegible]

[illegible] | [illegible] حصر عصیان [illegible]

[illegible] | [illegible] حصر [illegible] مگذر

خود را [illegible] | آتش [illegible] حصر [illegible]

[illegible] | [illegible] حصر عصیان مگذر

زاد [illegible] | تا میتوانی [illegible] حصر عصیان مگذر

حیف [illegible] | تن [illegible] حصر عصیان [illegible]

[illegible] ساقی [illegible]

[illegible] ز حصر عصیان [illegible]

[illegible]

[illegible] | ساقی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

یا الهی بحق آل رب جلیل

قاضی حاجات الصمد الذی

حق پاکان حق خاصان درت — حق پیغمبر رسول مهترت

مصطفی سرور دنیا و دین — مجتبی آن رحمت للعالمین

محرم خلوت سرای کبریا — خاتم و ختم پیمبر اصطفا

خواجه مظهر الطاف حق — در کذر او ما بلطف از ما سبق

ای شفیع آستان روسیاه — ای رفیع الشان مدد درکاه اله

صد سلام و صد ثنا از دل ما

بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله هر حاجات وری

رو نیاید تو نا شد سرورا

تو شفیع و حاجت ما را بر [illegible]

یا امیر المؤمنین نفس رسول — و السبطه هم زوج بتول

حجه خلق زمین و آسمان — و الحق پیشوای مومنان

سید و هم سرور دنیا و دین — اوستاد حضرت روح الامین

خاتم حق احمد مرتضی — داماد پیغمبر صهر نبی

شاه مردان شیر یزدان بی عوض — عمرو کش صف در خیبر شکن

لافتی از مصطفی حقش لقب — شهسوار لا فتی الا علی

صد سلام و صد ثنا از دل ما — بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله هر حاجات وری

رو نیاید شوق تو باشد سرورا

تو شفیع و حاجتم روا کن [illegible]

فاطمه عذرا ای حور انسب — زوج طاق مرتضی زهرا لقب

بضعه پاک نبی مصطفی — بدر برج عصمت با اصطفا

مادر سبطین نور مشرقین — بنت احمد پادشاه ماهتین

ماد تیموردان وصون خادمت — ظاهرت حسن و صفا در باطنت

غصب حقت کرد قوم بو الفضول — غضب الله علیهم و الرسول

عصمتش ناموس اکرم ثابت است — ذات تست [illegible]

صد سلام و صد ثنا از دل ما — بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله هر حاجات وری

رو نیاید شوق تو باشد سرورا

تو شفیع و حاجتم روا کن [illegible]

ای امام مجتبی مومنان — شاه با خلق حسن خان حسن

سید جمله جوانان جنان — در طریقت پیر و سالکان
نور چشم مصطفی و مرتضی — میوه باغ دل خیر النسا
ای شهنشاه [illegible] حسنا — باد جان ما فدای جانت را
معدن علم [illegible] کان کرم — منبع جود و سخا ماه حرم
حسن خوی [illegible] — [illegible]
صد سلام [illegible] — بر روان تو [illegible]

ای وسیله همه حاجات [illegible]
رو بها سوی تو باشد سرور را
[illegible] شفیع [illegible]
[illegible] گردون [illegible] بود درد کار

ای حسین تشنه لب در کربلا — کشته مظلوم قوم پر جفا
امن همه [illegible] امتان — داده او سر در راه امتان
باده جان بخش [illegible] مرتضی — [illegible] خیر النسا
ای شهید بی‌کس مظلوم زاد — جانها بادا فدات صد هزار
کاش می بودیم ما در کربلا — خاک می گشتیم در پای شما
آب چشم ما نثار تربتت — توتیای [illegible] غبار تربتت
صد سلام و صد ثنا از جان ما — بر روان تو شاه رهنما

ای وسیله همه حاجات [illegible]
رو بها سوی تو باشد سرور را

ای [illegible] گردون [illegible]
تو شفیع [illegible] حاجت [illegible]

ای امام عابدین زین عبا — قبله ارباب دل [illegible]
[illegible] — [illegible]
محنت شام [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
محرم [illegible] — [illegible]
باب [illegible] — گوهر [illegible]
صد سلام و صد ثنا از جان ما — بر روان تو شاه ای رهنما

ای وسیله همه حاجات [illegible]
رو بها سوی تو باشد سرور [illegible]
[illegible] شفیع [illegible]
[illegible] بود درد کار

باقر باهر اسرار الاصفیا — بحر علم انبیا و اوصیا
ای علومت مقتبس از نور حق — وی [illegible]
[illegible] از فیض [illegible] کاینات — سلسبیل [illegible]
آسمان معدلت را آفتاب — بحر عرفان را [illegible]
در رهت [illegible] آسمان با سکون — در [illegible]
ای [illegible] خضر دار السلام — [illegible] سلام
صد سلام و صد ثنا از جان ما — بر روان تو شاه ای رهنما

ای وسیله همه حاجات [illegible]
رو بها سوی تو باشد [illegible]

ای نکو رو نزد آن پروردگار
تو شفیع و صاحب ما در [illegible]

ای علی [illegible] بر وفا | [illegible]
از علو [illegible] استغنا [illegible] | وز [illegible]
ملت و مذهب گرفت از تو رواج | [illegible]
مهر تو [illegible] | [illegible] شفقت [illegible]
دشمنانت [illegible] | [illegible]
ای امام [illegible] | پادشاهان [illegible]
صد سلام و صد ثنا و صد نثار | بر روان تو شاه ای رهنما

ای وسیله هر حاجات وفی
روی ما سوی تو باشد هر دو را
ای نکو رو نزد آن پروردگار
تو شفیع و صاحب ما [illegible]

موسی کاظم امام الصابر | شمع جمع صفوت اهل یقین
[illegible] | دستگیر بینوایان ضعیف
دشمنانت [illegible] | دوستانت در جنان [illegible]
جنت از لطف [illegible] | دوزخ از [illegible]
دین و دنیا از تو دارد انتظام | انت شمس انت نور فی الظلام
موسی عمران [illegible] | عیسی [illegible]

صد سلام و صد ثنا از ما ترا | بر روان تو شاه ای رهنما
ای وسیله هر حاجات وفی | روی ما سوی تو باشد هر دو را
ای نکو رو نزد آن پروردگار
تو شفیع و صاحب ما [illegible]

ای [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] زمین
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
زائر روضه [illegible] | طوف کعبه [illegible]
ای امام الانام ای شاه تام | کام یابد [illegible] خاص و عام
صد سلام و صد ثنا از ما ترا | بر روان تو شاه ای رهنما

ای وسیله هر حاجات وفی
روی ما سوی تو باشد هر دو را
ای نکو رو نزد آن پروردگار
تو شفیع و صاحب ما [illegible]

ای تقی کان کرامات و کرم | معدن حلم و مبارک [illegible]
بحر و بر از فیض جودت یافته بر | نسخهٔ امکان ز ذاتت معتبر
[illegible] مصطفی | [illegible]
[illegible] | وی معانی فصاحت و بیان
ای تمام [illegible] بدیع | وی [illegible] فضل تو منیع

پیشوای انبیا اهل سداد — حق تر از فضل داد انعدل و داد
صد سلام و صد ثنا از ما — بر روان تو ثنا از دو ب ما
ای وسیله هر حاجات وری — رو بیا سوی تو بشر ورا
ای نکو رو نزد ان پروردکار
شو شفیع و حاجت ما را برار

ای نقیب الدنیا ای نقی — ای ادیب هر سعد و هر شقی
ای طبیب دعوی سمنبر — پیش رحمند لبسند
وی اشارات شفا انه ما — وی بشارات دوی دهما
در هنا بیم حبیر از امن — بر در شاه نهر ده مات امد
واده ان ما را بده دوها — ای طبیب ماهر مهربان
حت ار حسن وحت شد با صفا — نام ازان کردند ستر نزدای
صد سلام و صد ثنا از دو ب ما — بر روان تو ثنا ای رهنما
ای وسیله هر حاجات وری
رو بیا سوی تو باشد سر روا
ای نکو رو نزد ان پروردکار
شو شفیع و حاجت ما را برار

عسکرانت عسکر جبرئیل ملک — حضرت انبوه عدلت فلک
جنة المأوی فضای نزهتت — سدره و طوبی لوای رفعت
حور و غلمان در جهت انکار — خانه ای هر جهت از خادمان
قعر نیران ان دشمنهای تست — جاه زندان سیاهی نای تست
ترا ای شافع یوم القیام — حبک فرض علی کل الانام

شه بنار از کار دین — حسن خاتم ما حلق حسن
صد سلام و صد ثنا از دو ب ما — بر روان تو ثنا ای رهنما
ای وسیله هر حاجات وری
رو بیا سوی تو باشد سر روا
ای نکو رو نزد ان پروردکار
شو شفیع و حاجت ما را برار

مهد ندهان امام — رحمت بار بند و فر
شیخ سمنبر هر انتقام — رونق نوح و مهبط کلام
صاحب عصری برو فدای انجا — نرخ رو غیبت مجوی انتقام
ای شفیع شان سدره جا — قاب قوسین لسانت دل صفا
ای شه مسند نشین کبریا — سبط دو سغمبر با اصطفا
هر که از ره تو رو کردان بود — سر نکون در ظلمت نیران بود
صد سلام و صد ثنا از دو ب ما — بر روان تو ثنا ای رهنما
ای وسیله هر حاجات وری
رو بیا سوی تو باشد سر روا
ای نکو رو نزد ان پروردکار
شو شفیع و حاجت ما را برار

ملحتم اینست ای شاه دین ما — خوش حدیث خاتم پیغمبران
ختم کار ما به نیکوی نما — دین جهان ما را بر دو حق با شما
حشر ما را با شما سازد کر — مطلب ماحمله اینست بر
ساقی محبوب دور از حضرت — وان لب نزد یلعان ادحرت

چشمش ازناز همین روی شما تارکو دیده است ای ...
ای ز نور وقت با ... کو رمکا یکنظر از عین رحمت کن بر آن
صد ... وصیتا ازدنیا جبروان تو نشان ...
ای وسیله هر حاجات ... رو بیا سوی تو شد سرود
ای بکور و زردان برو دکار
... شفیع وجا جنبا ...

[illegible]

عاشق بدین اوصاف که هم بود بر محرم — ادبی اصح [illegible] غلام [illegible]
چه [illegible] بجای جانان — نشان [illegible] کو سال [illegible]
[illegible] صحبت [illegible] — مسلمان نامند [illegible]
[illegible] معروف [illegible] — [illegible]
حلیه کو [illegible] — معاذ الله [illegible]
[illegible] — بود [illegible]
توی کو [illegible] کرد [illegible] — پیمبر [illegible]
جرا [illegible] مردم را — چه [illegible]
نه جماعت عثمان [illegible] — جوادادند [illegible]
[illegible] — همه کویند [illegible]
بیان [illegible] باشد [illegible] — چه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] سرود

[illegible]

خدا [illegible] — [illegible]
یا ساقی [illegible] — توکه [illegible]
[illegible] — چه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ایا معروف [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] علت [illegible] — چنین [illegible]
[illegible] — [illegible]
امام است [illegible] — [illegible]
اگر داند [illegible] — [illegible]
توکر [illegible] — وگر [illegible]
نظر [illegible] — باسوا [illegible]
امام است اعلم [illegible] — [illegible] علت [illegible]
[illegible] — چنین [illegible]
[illegible] — کناره کرده [illegible]
تو [illegible] — [illegible]
[illegible] — توکر [illegible]
جهان [illegible] عالم — منار [illegible]

[illegible] بر در سند حق حبیبت [illegible] تشکر بعد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

چو دیدم صبح صادق [illegible] [illegible]

[illegible]

تحت و صال کن [illegible] شیطان [illegible] هم کار [illegible]

[illegible]

محمد باعلی [illegible]

[illegible]

از از نام [illegible]

[illegible]

مطوف کرده بنی ... [illegible] — وابنها ... [illegible]

ماندم من محروم با چگونه بکدام — که خفته از دوست تشنه از در انگور

رو بطوف حریم رسول با تمکین — ندیدن ز دوست تشنه‌اش شوق غمگین

ز دیدن حرم شاه شاد و خرم باش — که کشته‌اند که سالها بوی صاحب حسین

از هجر ... [illegible] حضرت آل شاه — کی مرد آزاد ز تعب ... باید راه

از گنج غافلست و گنج رحمت — حاشا ... مردی ... چو مار سیاه

یا ربی بحق مصطفی ... ساقی حوض ...

بیمار و بی یار و طبیب ...

حق حسین ... امام

... زین العابدین ...

... موسی و رضا ...

... عسکری ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

اظهار فضل الكريم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد حکیم [illegible] — [illegible] بر احمد

خاصه [illegible] — [illegible] بنا [illegible]

[illegible] — خاصه [illegible] ادیان

از فقاهت [illegible] — [illegible]

مومنان بشنوید این قرده — [illegible] میشود [illegible]

در حدیث آمده که روز قیام — چون شوند حشر بندگان تمام

حق تعالی [illegible] مطلق زنا — چون کشد [illegible] ان را

[illegible] — [illegible] از وحیم [illegible]

خلق محشر با ضطراب رسد — همه از بیم آن عتاب افتد

از لعین گوید از کجی نهاد — که خدا [illegible] و داد

تا بجانم [illegible] کردن — [illegible] کردن

عرض خود را [illegible] بگذارد — سخن [illegible] آرد

این خطاب [illegible] — [illegible] هر دو [illegible]

احمد [illegible] امت او — [illegible] بجو

[illegible] — [illegible]

[illegible] مشهور — [illegible]

[illegible] — از جب [illegible] و

[illegible] — [illegible]

[illegible] — گوییا [illegible] اشفاق

کای رسول علیم [illegible] — حکم این [illegible] کنید ادا

[illegible] حکم این مسئول — باز گویید تا شود معمول

[illegible] دارد — [illegible] تا [illegible] دارد

[illegible] — [illegible]

حکم [illegible] شود — چون [illegible] بمود

[illegible] مصطفی [illegible] — که بحکم تو اینچنین باید

[illegible] — [illegible] صاحب

[illegible] — [illegible] شرع [illegible]

چون بفرماید آن فخر احمد　　این خطاب بد [illegible]

کای رسول اکرم [illegible]　　[illegible]

ادمی [illegible] کاز [illegible]　　کز خدا [illegible] دنیا

[illegible] حاصل　　[illegible]

[illegible]　　[illegible]

حاصل او [illegible] معصیت بسیاد　　کرده [illegible]

همچنین ظلم کرده ان ملعون　　بر [illegible] دل [illegible]

حالی [illegible] الستان مردود　　[illegible] اقتضا [illegible] بود

[illegible] که ما را او کشت [illegible]　　ما را او کرده [illegible]

[illegible] خالص [illegible] اعیان　　[illegible]

[illegible] المثل [illegible]　　[illegible] ذو المن

[illegible] حکم [illegible] مردود　　از [illegible] باید دود

[illegible]　　[illegible]

کشند [illegible]　　[illegible] سوی آتش

بار [illegible] کند [illegible]　　[illegible]

دین [illegible]　　[illegible] اکبر

[illegible]　　[illegible]

[illegible]　　[illegible] حمید

[illegible]　　[illegible]

[illegible]　　[illegible]

[illegible] شقیان [illegible]　　حشر کردند جمله [illegible] سیاه

[illegible]　　گر [illegible] شقیان [illegible]

بار [illegible]　　[illegible]

[illegible]　　[illegible] الطاف

[illegible]　　[illegible] حسنات

آنحضرت [illegible]　　[illegible] شیان [illegible]

[illegible]　　[illegible] سوال کنند

[illegible]　　کای [illegible] ایمان

[illegible]　　کز [illegible] دنیا

عیب جوئی مرا نکردید — جملگی رو با هنر کردید
دین حق گشت از زبان معطل — [illegible] رغبت در دین بدل [illegible]
دعوی ما را خطا کردید — [illegible] زجر کردید
هم در نشو و تنبیه بود — مخفی بد [illegible]
[illegible] — کرده مقصود خویش در منصب
عمل نیک از خبر دانستید — انجبر کردید می‌توانستید
لیک اندوستان زغرور [illegible] — از خطای شما سند درهم
معتبر در شرع و دین بودند — دشمنان یزید [illegible] بودند
با چنین حال ان بلاکیشان — طالب حق بدند و تابع آن
گر نبودند نیک و طاعت — چون بود از برایشان [illegible]
انجبر کردند معصیت بهیان — همه از شومی شما بود آن
[illegible] بود کر برای امام — تا همان [illegible] تمام
مانع [illegible] نه کشتید — حال [illegible] کردید
بر کسانی که [illegible] عذاب — که تمام کرد با اصحاب
راه راستید سوی نار جحیم — تا همان تسلیم [illegible]

پس [illegible] — [illegible]
[illegible] واسید [illegible] — در جهنم [illegible] اند بودند
دشمن اهل بیت [illegible] — [illegible]
پس [illegible] — [illegible] خود [illegible]
[illegible] — فاحمد الله [illegible]
[illegible] — [illegible]
جمله [illegible] کردند — داخل روضه [illegible] کردند
شکر [illegible] فضل [illegible] — که [illegible] سرا
لطف او کر بود [illegible] — [illegible] ال
ساقی ای [illegible] — [illegible] خود [illegible]
که تو [illegible] — [illegible]
[illegible] — که [illegible]

[illegible] خاصان
داخل اند با [illegible]

نور چشم سلطان

شاه تاج

عرش و فرش

حاتم

نور چشم سلطان

السلام

السلام

[illegible] ورددم [illegible] که رزورست [illegible]

چون [illegible] مر [illegible]

[illegible] کمانی بکسای [illegible]

[illegible]

کفتم کجیه واضح اعدای ودا

ایاکه بندعلی انیز صدا

[illegible]

[illegible]

مسعود

[illegible]

از دو صفت محمود و علی [illegible]

[illegible]

ازوا [illegible] شد رقم

[illegible]

ابو [illegible]

[illegible]

ای صاحب عیار با وفا زای صدیق

ای از دم [illegible] صدیق

یادار [illegible]

نوشت [illegible] یاران صدیق

[illegible]

ای [illegible]

ای صحبت [illegible] بود

ای کاسه [illegible]

چون [illegible]

در های کتاب [illegible]

[illegible]

ذات او مسعود ابادان

سوی دشمن ها نگاه

مدد او رسول اکبر ممر

ان خاص الشمس

همسر وزیر انبیا او آدم

نسب محکم جل خداست علی

سیم معنی تیم عالی

ذات الله امر مرها سود

دشمن با ید برا لحور

اصل اسد الله حیدر همه

کرده بنشن شوی سید

سلوم کانرم بود ا سال

مستعقول و بالنشر عل

سلم حجت از صلوات حبیب

کی القرآن بود در باب

اصل سلام کانز مدحه

صاحب عتبر دانسه

صعه رز هد سند عالم

بپرسد بتی ادر

سپه پیرزن بیا ا و

الهند صبرعا ماکو

مرزعلا تیسد جوهر

سخنه ند ز بزرگی

صد بتمار ز نحر باتوس

ملک حشم شت فن

هرچند در چمن نخوابیدم که شیروکست دما

گفته بشم علاوه لقوام [illegible]

[illegible]

[illegible]

برگ گلستان ذقن [illegible]
بشنو از نور رخ جانان

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

[illegible]

جوابش بنده را گو دست [illegible]

[illegible]

حیدر [illegible] علی

[illegible]

خداوند [illegible] علی

[illegible] علی

[illegible]

الحمد و آل او صلوات

الحمد و آل او صلوات

الحمد و آل او صلوات

مستعیذم با سبوح حبیب
ذکر بسم الله رحمن رحیم

مطلع دیباچهٔ ام الکتاب	مجمع علم و عمل باب الصواب
بیت بسم [illegible]	هست نظام افتتاح و اختتام
بعد حمد و بعد نعت مصطفی	مرتضی را دوستدار باوفا
خاتم و مخلص همه دین تا ابد	معدن علم و عمل انبیا دید
آن [illegible]	چون بیان الغائبان بود
شد ثنا زین [illegible]	باب احباب است باشد یادگار
با چنین حال خود شنوای پسر	بشنو جانا این حدیث معتبر
مثنوی و القصه بر احوال خود	ایکه داری تکیه بر اعمال خود
حضرت سبحان [illegible]	گفت روزی در مناجات کلیم
کای [illegible] ترم از بهر ما	هیچ کاری کردهٔ خالص مرا
گفت ای [illegible] هر راز و نیاز	من بجا آورده ام هر وقت نماز
گفت کردی بهر خود تا با [illegible]	بکن [illegible] از صراط
گفت ای ذات بری از عیبها	روزه بگرفتم برایت روزها
گفت [illegible]	از شر [illegible] و از شور [illegible] شد
گفت [illegible]	کرده بر تهلیل و تسبیح این دلیل

گفت نامم هست بر حضرت کلیم | باعث قرب است و رفع منزلت
مصطفی چون از لسانم شد کلیم | عرض کرد با ربّ تعالی رحیم
چه عمل خالص بود بهر تو | تا بجا آرم من از جان بهر تو
رهنمایی کن بدین بنده را | وحی آمد کای نبی یاد رو
بهر ما تشنه را از کرم | داده ای یک بار آبی هم
یک گرسنه را نان دادهٔ | با برهنه داده پوشیده
عالمی را کرده اکرام تو | با غمی رسانده کرده امداد تو
نصرتی با کردهٔ مظلوم را | ای کلیم گفت یا کلیم ای ربا
این عملها خالص از بهر منست | بعد کرمانی نوای تست و من
موسی آمد در خروش زان حساب | از سر او رفت هوش از آن عتاب
ناهد اسرف طاعات عشق | بهر عبرت این حکایت را شنو
زاهدی کامل که مرد کار بود | نام او منسوب بر عمار بود
سالها وعظ و نصیحت گفته بود | در شریعت در معنی سفته بود
آخر عمرش اجل آمد بسر | کرد آن بیچاره دنیا را سفر
از وفاتش چو بکاهی رسید | یک مریدی شیخ را در خواب دید
گفت جنید این ماتمستی شاد | حق تعالی اجر تو را خیر داد
گفت کرد آن حق ز من سؤال | صرف عمر تو چه شد هفتاد سال
گفتم از عمر تو حج کرده ام | شرط آن یک یک بجا آورده ام
گفت من بد کردم آن حجهای تو | خام بوده است جمله سودای تو

گفتم ای حق خدیم نوالسنن | از چه بودم کرده حجهای من
گفت رو خوش نه عیوبست | سلعتی کردی نقص و عیب
زن نقص ملکم حقه ملول | زان بسی عیب فکردم من قبول
گفتم نصر تو کردم حجها | گفته محروم و بیدار چرا
است در بکشت حجی بلند | لا الحرم محروم احرام ماتلد
گفتم ای سبحان حق جان بسر | شب هر شب بوده ام اندر عیان
گفت بر طاعات تو هیچ هیچ | در قبول من نیامد هیچ هیچ
در طلب بودن بر جوشی | خویش را بهر نمان آراستی
سالها در مسجد خمر بود | تر آن نام و سند کلی گشته بود
نصدی بای تو سیلاب شد | در هر وقت تو دیار کار شد
ای گوییت که بردست آب | کاندرین وقتش هوای مسجد است
گفتم ای حق قسلم کرد کار | ختم قرآن کرده ام چندین هزار
گفت این خوبت این بشنیده ام | لیک از تو من کناهی دیده ام
گفت بودی مش صحف یاد | باز آکردی بهار تو عجب
چون رسیدم سقط شدی | امد این خالو خطات صحصاب
کی ملایک من بد تجنیده ام | از عملهایش یکی بکزیده ام
دفع این بد صحلیت برید | مژده و صلش محبوبش دهید
گفتم این طاعات من بد کرده | از چه رو به خاصه خود کرده
گفت روزی تو به بهر مسکین | نیم نانی دادهٔ از نصر دین

ما ز نجات ره برداشتیم | تخمها در بحر غم [illegible]
ساقیا معروف صابیست منو | این نجات تشنه بیم چو
بیم نان بر دهی بر راه او | ای خوشا ما تشنه ما تشنه
سینه شد کندم که سوزد بیم آن | اینقدر [illegible] سوزن
تا توانی [illegible] کن | تا توانی خوب [illegible]
دستگیر [illegible] افتاده | دستی ده بر بی‌کس ساده
خانه بر فرق من و طاعات بی | این همه طاعات [illegible]
ما کجا و طاعت پروردگار | ما کجا و صدق [illegible] کار
نیک کار ما نیز [illegible] | وین عبادتها [illegible]
سفره تعم معصیت [illegible] | کار ما شد [illegible] ما ز هر جهت
ای خداوند کریم بی‌نیاز | کارهای بنده [illegible]
کردنا[illegible] ولی حق | وای من مولای من مولای من
سوی لطفت [illegible] ماده‌ایم | بجز معیوبی گناه آورده‌ایم
کار ما [illegible] جرم و معصیت | کار تو لطف است و بخشش مغفرت

ساقی [illegible] ارشاد کن
[illegible] کن

ای که دایم در [illegible] | [illegible]
هست منظور [illegible] | [illegible]
شده بود [illegible]

مفرزکلام تسعه آلام

عنایت کرده بینی امام در جهاد | کهای سلیمه سکان سرد حند
نخان متین نشاندند و خاک | تمام نسل علی بوتراب نعاد
عروس و عریه این کبهای بهبال | کلاسکار رنوز یاور و هسیا داد
جو سیاه کامی نو حسیم جز نسا | و را حکاه رخوت و جیه بد
وانحو مستار فتنی دشت بمر | سد خفته ادحلان بخاه
بانتقام هم زهمه اینجه خواست بطر | ماو رسانده والتر حود ...
عجب تو بهر باب ناخوش کرد سید | این است کر چنبان سه هم ...
جو بهنیب مرادزاده ابو طالب | رخ خود و ... جا ...
سرای اعانت اکرمای خبر کرسیم | مرا خود چو برناو ...
بوهست سلوکم هنر حنل قول | خدسیان من ماو حکم شود تعاد

بکوی بتر ترقع مودن ساقی
کحدیم و نا ماده به وفا و وطن
جد سالی عنده کن سیر جان
علی اکر شمع راه بود
کرده بعد او جوروا | کرد ادرو ی نو نقصان
کو بینو ذی مواثر خود را | که کسری دوده اثر ...
درده عشق و ده ... واجب

وه مغیز نقای جانت | کرمه ... کشته اجوات ...
همکی جان ... زجهان

تقی ... پناهی مرا | کدایم ... تو تا شم ...
نو ... | زلف ... پناهی مرا
... | که ...
... | تا ...
حد ... | بود ... پناهی
... | ...
... مغز منت | ...
... درگاهت ز پادشاه | ... کرم ... چاهم ...
... سکان | ... کواهی مرا
... | دلفریب ... ماه و سه صاهی مرا
بناه ادر تو ... | بماند ... پناهی مرا
از نفس ... صبا | نباید ... تو ... مرا
عجب و ... استاد زدم | کند ... پناهی مرا
بنا ... | نکوی ... ساهی مرا
... | جو ... کلاهی مرا
... کوه ... | سیف ... کاهی مرا

(margin) ... جان ...

[illegible]

بروح پاک [illegible] | هزار رحمت و [illegible]

عزیز من [illegible] | که [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | اگر [illegible]

بگفت [illegible] که ای [illegible] دانا | یعنی که [illegible]

ولیکن [illegible] | [illegible]

اگر [illegible] | رسد [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

هدیه [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | چو [illegible]

دگر [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

همه [illegible] | که [illegible]

[illegible] امانت [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | دگر [illegible]

[illegible] | مدام [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

لعد والفوت وانواع [illegible]

[illegible]

لعد والموت وانواع [illegible]

[illegible]

لعد والفوت و انواع [illegible]

[illegible]

لعد والموت و انواع [illegible]

[illegible]

لعد والموت و انواع [illegible]

[illegible]

درست مبنود ازا صبر سید مهر | [illegible]

سر عطه حق و مه سته عالم | [illegible] دل [illegible]

مسند انقدر بودمکان ازان بپا | [illegible]

به معصیت [illegible] | [illegible]

حنا رحضرت بودار ملک زرا | [illegible]

ازانا هم سلکی [illegible] نه باشد | [illegible] نه تو جنبو [illegible]

رسید و جسم کان بود اکرم | حریم ابیض را العصه ان [illegible]

وسیع تر بود از کون ار تر ابهم | ازان نشست بر هم بود کی خوشتر

جز سرام بود ادایز دکل ملکوت | بونیاد تو دل لتا سار کیم جسی وقت

همه که او اهسته زعلو مکان | ده بفش معر نت اسمان ازینهان

بدانکه مصر در از شوق قصه عجب هم | خواطر انسان بجوش دکرد زینهانم

سحاب عطر او عفا مطهر زمین | درخت خنها تر بود طائه مخرها حدیث

جدا زادات بعین مکان ازمان | شداست قه و دیکربد مرا کلش

کدمپاره کن مراورا زلیـ بود دل ۲ | تفکر است و تدکیه شکر ما فی ان

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	کفر [illegible] عناد [illegible]
[illegible]	آه حسرت [illegible] اهل بیتی
[illegible]	[illegible] اهل بیتی
[illegible]	میرسد [illegible] اهل بیت
[illegible]	[illegible] اسباب [illegible] اهل بیت
[illegible]	[illegible] اهل بیت
[illegible]	[illegible] اهل بیت
[illegible]	[illegible] اهل بیت
[illegible]	[illegible] اهل بیت
ساقی [illegible]	[illegible] ساقی [illegible] اهل بیت

[illegible]

خدا را الحمد کان رب قدیر است … و عدلش [illegible]
درود و تحیت بر رسول [illegible] … بشیر است و نذیر است
محمد و آل او [illegible] … سلام [illegible]
الا یا ایها الاحباب [illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … که او [illegible]
[illegible] … [illegible]
مرا [illegible] این [illegible] باید … که ما را [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] … وداع [illegible] مشهور است
[illegible] … [illegible] که از [illegible] غدیر است
[illegible] … [illegible]
[illegible] … الا یا ایها الناس [illegible]
مرا گر [illegible] … علی مولا [illegible]
[illegible] … با مر حق [illegible]
[illegible] … امام هر صغیر است و کبیر است

[illegible] … [illegible] است
[illegible] … [illegible]
[illegible] … امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … این [illegible] کبیر است
[illegible] … که [illegible]
[illegible] … [illegible]
ز دشمن [illegible] … [illegible]
[illegible] … امام [illegible] است
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]

[illegible]

مناسب ساقی [illegible] عشق [illegible]

[illegible] مکر لعب [illegible]

مناسب [illegible]

[illegible]

[illegible]

ت [illegible] الاعلی — کتب [illegible] الاعلی

[illegible] — کتب [illegible] الاعلی

[illegible] — [illegible] الاعلی

[illegible] — کتب [illegible] اعلی

[illegible] — [illegible] الاعلی

[illegible] — [illegible] الاعلی

[illegible] — [illegible] الاعلی

[illegible] — [illegible] الاعلی

شهر علم و حکمت [illegible] — [illegible] الاعلی

[illegible] — دستم [illegible] الاعلی

[illegible] — [illegible] الاعلی

[illegible] — [illegible] الاعلی

[illegible] — لاهی ذی العلی الاعلی

[illegible] بریا — [illegible] الاعلی

[illegible] — [illegible] الاعلی

[illegible] — کس نبازد به خدا الاعلی

[illegible] — از حبیب ماسوا الاعلی

[illegible]

اقدم او [illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

کنعبه دولت سموات و الافاق

تقدیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

روشن نور [illegible] که [illegible] چراغ | تا [illegible] آتش
[illegible] آتش | گل [illegible] آتش
[illegible] | [illegible] سرگرم [illegible]
[illegible] آتش | [illegible] آتش

[illegible]

صید [illegible] کباب

[illegible]

[illegible] علی [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] علی [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] | [illegible] علی [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] علی [illegible]

[illegible]

[illegible] نکات — [illegible] حیرت

[illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

عالم سخن [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible] — دانه [illegible] در [illegible]

هر چه [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

در [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

محروم [illegible]

[illegible] — [illegible]

از [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

حسن عشق دید زلف	کلستان کشته بر چمن روی
حسن قفل عشق دار ان	نار عکس رکس چشم عشق
عشق جانان عشود بی درد	سازد تسلیم و صبر باش
دفتر اجوهر اکر کرد تن	سقل باده دار نفس
حسن بلبل سماع رباید	چشم بو شد داغ بعم صعق
کن طاقت بر اتش نوبی	ساز ابنی راقدو
شو احوال بی زد دکست	هلاک و فخار دیل حسن
هر که دار دکلاه	کی شود صراط رسیق
بی ساقی کوثر تا ید	نه عیار بید بصر من نفس
وای بید خیل بابن نخلم	کی عماد شدید بنسند نفس
دشمن و بزن بیجو بید	اتش نیرون بعد رسانی
منع نو و مار مکرید	صورت سخ احوال بیق
خال موفقار سیر دود	ترقیا کرده فضه حسق
در دنیا ات حصص ترک	حرف دست جا بکر ردن
سیل در کر بد بخت بند	دریا سعت نا ز فاقم
ونکر بتا به کرسف	هم شوق بیان دو نون
کرتو قانع شوی هیق	هم یاقوت و بندوق

دربر هر صعرت ای جان	از نیاز دید نیاز حسن
موتمات ز دخامه هوی	بود هیچ دیدب و نسق
شوقهای زینت دنیا	وصبر انقلاب محو بحر
بر جان کمر دامن بیاد	طولا نباغ کی بعد قلق
ملک لوت دم مکین نوشت	نهادند تو دار نسق
کام تو سکید حق	سطب انعم تن دوانحق
نوشت اند عید دوکر هم	معلم غربت عید کر حلق
کوتو حید و حضور نجوی	با نهای حساب یرسق
فع روس ریب نوا لانق	بهد ندقو حق تا بنق

سا نیا سند حرمه نقش

العنا مترف نبی خلق

ساقی تا بیمب دیتی رازیم	ما لا بمن مقدم جد تیرینه بکسر
جامی بلا یاب سکون نرم ما	اتشکده ام تخت سوز کردار
مطرب تیز تا له سازه برار	اشقام شر سب بوابت بکیر
ما ه ستقان مکیم روز تا رتاب	زاهد تو درده لونه مستی مار لیم
قران عزه و تستوم اهل خسیم	سوم نکاه عطا زدن تا رکیم
مسیح شد زلف رام	رهی عادت خود سال تو بالیم

هو العلی الاعلی

ای بسا ساکنان روز و شب [illegible]

[illegible] بکام دل [illegible]

[illegible]

خاک شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عسكم [illegible] قرة العين

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آلهم [illegible] ونصره ووصيه

وشبليه والسجاد ذي العبرات

باقر علم الانبياء وجعفر

بالحق والصدق في الكلمات

وموسى والرضا الكريم [illegible]

[illegible] الشبهات

محمد النقي [illegible] الذي

[illegible] ذي الصفات

والحسن الهادي والقائم الذي

يقوم [illegible]

الهي [illegible] بحبهم

وجب لنا [illegible] حسنات

واسكنا الجنان [illegible] مقامهم

[illegible] في العرفات

[illegible]

وسائر الطاهرين [illegible] خيرات

[illegible]

سلام على العالم الحاكم

سلام على السيد المحترم — حبيب صبيب شفيع الامم
سلام على المصون [illegible] — امير امين وليد الحرم
سلام على بضعة المصطفى — وفخر بسند واحور الشيم
سلام على سبط احمد — سعيد شهيد تيم القيم
سلام على سيد العابد — مسلسل القيد [illegible] الظلم
سلام على الزاهد العابد — حليم عليل اسير الالم
سلام على الباقر الماهر — وحار بن العلم علم
سلام على الصادق الناظم — كشمس الضحى [illegible] نصم
سلام على الكاظم العالم — حليم عليم وعاف الحسم
سلام على من علا بالولى — وضا رضى [illegible] حكم
سلام على الجبر[illegible] الاله — نفرحق [illegible] النعم
سلام على العسكرى الطاهر — نقى [illegible] وفى ذو الكرم
سلام على العسكرى الزكى — امام همام هدى [illegible]
سلام على خير الكون — ببرهانه [illegible]
مبرقع احوره الكفر — سبط التزود [illegible]
الهى بعمل صوتى [illegible] — مالما وجم [illegible]
سلام على الانبيا و[illegible] — ملائك السماء [illegible]

[illegible]

ار [illegible] تو باشد — دایم [illegible] باشد
سرگرم [illegible] — البتاده [illegible] تو باشد
شاهنشه تمام عالم — در [illegible] تو باشد
آزاده [illegible] — [illegible]
[illegible] — در قبضه قدرت تو باشد
[illegible] — بر وفق [illegible] تو باشد
[illegible] — [illegible] تو باشد
این [illegible] — این [illegible] تو باشد
[illegible] — [illegible] باشد
[illegible] — در [illegible] تو باشد
[illegible] — در [illegible] تو باشد

السلام ای [illegible] وفا | مصطفی اصفا [illegible]
السلام ای امین [illegible] | محرم راز [illegible]
السلام ای [illegible] | علی مرتضی [illegible]
حافظی [illegible] | [illegible] ای [illegible]
السلام ای [illegible] | ماه اوج سعادت [illegible]
السلام ای [illegible] | از دم [illegible] تیغ [illegible]
ای حسن [illegible] | ماه [illegible]
السلام ای [illegible] | [illegible] دین [illegible]
السلام [illegible] باقر | [illegible] علوم را دریا
السلام [illegible] | صبح صادق [illegible]
السلام ای [illegible] | [illegible]
السلام [illegible] | [illegible]
[illegible] | ماه [illegible]
السلام [illegible] | [illegible]
السلام ای [illegible] امام | [illegible]
السلام ای [illegible] | [illegible]
[illegible] | شاه [illegible]
[illegible] | [illegible]
السلام [illegible] | [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

باد سلام و ثنا بر [illegible] | خاصه حبیب خدا [illegible] مصطفی
[illegible] سلام [illegible] | [illegible]
[illegible] | باد سلام [illegible]
[illegible] | [illegible] باد سلام [illegible]
[illegible] سلام [illegible] امام | [illegible]
[illegible] سلام ای [illegible] | [illegible]
[illegible] سلام [illegible] | [illegible] باد سلام
[illegible] | [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] | باد سلام [illegible]
[illegible] امام [illegible] | [illegible] باد سلام [illegible]
[illegible] | [illegible] سلام [illegible]
[illegible] | [illegible]
باد سلام [illegible] | [illegible]
ساقی [illegible]
[illegible]

[illegible] سلام [illegible] [illegible]

ای شه نور سلام علیک — مقصد [illegible] سلام علیک

مصحف منبر [illegible] — [illegible] السلام علیک

[illegible]

هشتم [illegible] حسین [illegible] [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ای رسول [illegible] سلام علیک | امین [illegible] سلام علیک

[illegible] مبعوث | طبیب حاذق دار الشفا سلام علیک

وصی [illegible] | [illegible] مرتضی سلام علیک

[illegible] | بتول فاطمه [illegible] سلام علیک

[illegible] | حسن حسین [illegible] سلام علیک

[illegible] | اسیر [illegible] سلام علیک

امام [illegible] باقر [illegible] | سفینه [illegible] سلام علیک

[illegible] | [illegible] صادق [illegible] سلام علیک

حلیم موسی [illegible] اعظم | [illegible] سلام علیک

امام [illegible] | [illegible] سلام علیک

تقی جواد [illegible] | [illegible] سلام علیک

دلیل [illegible] | عسکری [illegible] سلام علیک

[illegible] امام [illegible] | [illegible] سلام علیک

[illegible] | [illegible] سلام علیک

[illegible] | [illegible] سلام علیک

[illegible] | [illegible] سلام علیک

[illegible] | بیا [illegible] سلام علیک

سلام علی [illegible] محمد

[illegible] صلاة [illegible]

سلام علی [illegible]

[illegible]

سلام علی [illegible]

[illegible]

سلام علی [illegible]

[illegible]

سلام علی [illegible] المصطفی

سلام علی [illegible]

سلام علی [illegible]

سلام علی سید [illegible]

سلام علی [illegible]

سلام علی [illegible]

سلام علی [illegible]

سلام علی [illegible]

سلام علی [illegible]

سلام علی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نثق

بنام آنکه او دانای غیب است | بری از شک و سهو و نقص و عیب است

زیاده بر زیاده رحمت اوست | ز حد و حصر بیرون نعمت اوست

توانایست محمود الفعال او | و هم یکتای معدوم المثال او

نموده فرض بر بنده اطاعت | بقدر طاقت انسان و وسعت

مطیع او فرشته سهو و شک را | ز عزت خادمش کرده ملک را

چراغ محفل ایمان محمد | بر او و آل او صلوات بی حد

پس از حمد و مدیح ای طالب دین | یقین دان که بود در شرع و آیین

نماز اندر حق گر میگذاری | ز شک و سهو کی باشی تو عاری

نماز هر مؤمن چونکه حیات است | یقین کو خالی از شک و سهو است

نماز شد چو آن معراج مؤمن | شکسته گر بود آن نیست ایمن

شنو زین رو چو بیمار است | در آن با حق تو از وی بار آیت

بود افضل عبادت هست خالی | بر آن را آن که اهل بنای خالی

که تصنیف ... بکسر ور | کتب بحر بکثرت ای برادر

مسائلهای شک و سهو مسلّم | ببین این مختصر اندر وی ایقان

ز شک و سهو دل چون شود نار | چراغ اندرین باشد در کار

کتابه سوی حکم این برد دل | شود آن راه روشن بهر جاهل

باین منظوم هر کس رو نماید | یقین کار چراغ از او بر آید

منتخب ... این نظم رونق | از آن کرده بدر این نظم گلشن

عجب نبود چونکه ... | در احکامات سهو و هم شکوک است

شمار نظم با مصلح ای شاه | موافق اتفاق افتاد در باب

اگر تاریخ سال نظم خواهی | نظر کن بر چراغ ای مرد ساهی

همیشه باد روشن این چراغم | خودم از خشن ظن خود چراغم

چو غافل از لطف حق ای نازنین
کنم ختم اکنون این بند من | بتوفیقات و تأییدات من

الهی باز دار از شک و سهوم | بجود و الرحم و انس هموم

عزیز من هم اکنون فی ثنا | بما خوذ رحلاش نثر و سوی

فتیا

خللهای نماز نه را باشد سخ
که خالی بود اقسام تو زین تنح

ز نوع عمد و جهل و سهو و شک | و یا ظن ... منفک

اگر عمداً خلل به واجب آید | اعاده مطلقا باید نماید

ولکن نوع جهل از گشت صادر | چه عمد آمد بحکم ... ظاهر

مگر در جهر و اخفات است معذور | دگر اتمام در قصر است مشهور

... بعضی که ظن حاصل نماید | مکن شک بوهم اعتنا ...

... خلافی نیست در این اصل

دگر سهو است و هست تفصیل | دو قسم است از نما این تحصیل

... رکن ... بود | اعاده میکند گر وقت باشد

و گر خارج شد از ظهر ... | ولیکن در طهارت احتیاط

... سهو در اجزاء و ارکان | مر اخبارات تفصیلی چنین دان

اگر رکعت شود سهو زیاده | و گر عین ست ... اعاده

و گر قبل از رکوع است از تمام | دو سجده سهو بعد از سلام است

اگر نقصان رکعت گشته حاصل | بلا فصل الثانی ... حاصل

و گر بعد از منافی روی داده | بود لحوط در این صورت اعاده

کند اتمام و از بهر زیادت | سجود سهو بگذارد بعادت

شکوک سهو در افعال ... | بود بسیار اصلی هست در کار

بگویم تا شود بر حفظ آسان	دخول سجدهٔ سهو است ...

بیا یکان نماز است ای عالم	ده رقم تا شوی ...

قیام و نیت و تکبیر احرام	رکوع و هر دو سجده ...

زیاده و کم بود تا اندر اینها	بعمد و سهو مبطل ...

تو منسی اند آندم باز کردی	که مبطل گردد ...

چنانچه سجده کردن اوفتاد	که ... رکوع ...

و یا ... اگر سجده ...	... و قرائت ...

دو سجده از برای سهو باید	... بعد از نماز ...

و گر سهو از تشهد هم ... شد	...

تشهد اخری ... سلام ...	...

تا بعد ... عادت	بود ...

اگر واجب ... گشته باشی
که ترک ...

نماز تو ... 	... بعمد و سهو یکسان است ...

... 	تشهد باشد ...

چو آن بعد از رکوع و یاد آری	بیاد آری که کردی سهو ...

... 	قضا ...

سجود سهو اینجا ... 	...

... 	...

... 	...

خطا در نیت ار کردی ... 	عدول ...

که بعد از سلام و عن وقتیا … اعاده کردن فرض صحیح است

کند هر کس که سنت اندر عنادش … نداند مسجد نقصی …

اگر مسبوق … هر جا که ناید … اگر مس بجز سنت آید

بنا بر صحت آن بگذارد … شکستی به بنای آن نیارد

وگر هر دو صرف باشد تمام … ولی نبود نکعت عمل ناقص

بجا آرد اگر باقیست جایش … والا هیچ نبود اعادتش

مکان آن چه شکوک است بنگر … بود بین اندر عمل …

ولی بیحق باشد یاد و تحت … ندانند کرده او یاد …

نکرده تا قرائت باز کرده … بجا آرد که جایش هست ممتد

وگر بعد از تشهد باشد این شک … بنا خیر … از بلا شک

اگر شک تو باشد در تشهد … مثل تحت مید ان در تعبد

اگر شک اندر شمار رکعت آید

بود ساقط … آید

نماز … کر بکند نیز … بقول بعض اکثر اجر داری

… باشد متصل … بابن ترتیب … وصل

اگر شک در ثلاث یا ثنا است … بود باطل نماز بی ثنائی

ولی شک نه بود با چار گشته … دو رکعت … باطل آید

چنین است اندر … که آیا کرده باشی چند رکعت

میان دو و سه یا دو و چار … چو بین انعقد باطل شمار

وگر بعد از دو سجده … بنا بر سه و یا چارم گذاری

یکی رکعت دیگر آر … برای احتیاط ایستاده بگذار

اگر خواهی برای رکعت فرد / نشسته می‌توان دو رکعتی کرد

اگر شک در میان سه و چهار / بنا بر [illegible] یکذر

دو رکعت یا یکی از بعد اتمام / نشسته یا ستاده [illegible]

وگر از شک بود در عین حیرت / میان دو و سه و چهار رکعت

چو بنا از بعد [illegible] اهل / وگر بعدش [illegible] حاصل

بنا بر [illegible] چهار رکعت / پی از اتمام ای خواهان رغبت

دو رکعت ایستاده دو نشسته / بجا آور با آیین خجسته

میان چار و پنج از شک مشکل / [illegible] حاصل

اگر بیش از رکوع است آن نشستن / نمازت کن تمام [illegible]

به چهار [illegible] / وگر بعد از دو سجده شک نماید

چهار [illegible] سجده اتمام / چنین وارد شد از آثار اعلام

سوای [illegible] / چنین اگر کردید کافی [illegible]

نمازت را تمام و بعد دو سجده / بجا آور [illegible] اعاده

که نماز [illegible] / نماند [illegible] کردی

دگر بتوان از این مذکور [illegible] / در این حکم [illegible]

چنین شک گر [illegible] روی داده

میان نقص و اتمام و زیاده

گر از شک بود بیش از دو سجده / شود باطل نمازش چونکه بود

[illegible] دو و [illegible] سه باشد / [illegible]

و از این شک بعد سجده [illegible] / صحیح است [illegible] اتمام [illegible]

دو رکعت ایستاده یا نشسته بجا می‌آورد از بهر گسسته
دو سجده سهو هم واجب بجا آر همه وجهی بود ظاهر نبشته
ولی با این عمل احوط اعاده است که گردد شک نقصان و زیاده
الملحق دو رکعت هست آوردی بنا بر نقص و بر اتمام آرد
دو سجده سهو می‌باید معین بجا آورد بازو جهت بین
میان نقص و اتمام و دگر شک میان زاید و اتمام در شک
در این حکم هر دو بی تعلل ز مذکور است سابق با تامل
اگر این چار شک باشد در اثنا حین کن حفظ این تفصیل را
گر در نقص و صحت کنند دایر بنا بر نقص شد مذکور غابر
وگر حاشی باشد شک در این وگر گشته شک اعاده آید

میان صحت و زاید باد نه بود ... جا
میان نقص و زاید با ز نقص بود از اتمام این همه تحصیل
که بر این شک بود مشکوک بنا بر نقص و جای او ز متروک
بجا آور با نماز هست لکن به شرط آنکه شک در رکن نبود
صحیح است فرض و لیکن بعد باید دو سجده سهو بجا آرد
وگر در رکن باشد این شک اظهر بود باطل نماز کن تکرار
چرا که این شکوک حاصل مردد گشته در بین دو باطل
میان صحت و ناقص نماید بود اظهر که آنکه باید
نماز فرض افتد گر در این شک دگر آنکه گردی چنین شک
برای احتمال آنکه باشد بنا شد بر تو واجب هم اعاده
اگر بعد از نمازت شک بیابی به هر حالت ندارد اعتباری

کثیر الشک بنا کذا بر این بیان / که ورده نه مستلوث زان

که تا مردود کنند دیوانشک / فانده در دکر و دم بانشد

دو بحث سهو قایل نیز دارد

صنوابخه شد مذکور بود

یکی بر هر نقیصه هر زیاده / بلا مر وجه سجد با افاده

دکر در هر قعودی و قیامی / که بیجا سر زند سهوا تمامی

اباه صورتشن و سجد تا / اکر بیجا ازیشان افراده

مسائلهای شد تبیان / که حفظ ان همه دستوار شد

اگر فیها میتواند مرد دانا / در آرد حکم کل سهو و شک را

بعون الله کزان منظوم یکسر / مسید مختصر کردید مختصر

باب فی ثواب حصین بود / ترط هم ته محتوی بود

تم هذا ... / دعب وشص وثلث در دار دنیا

بحمد الله که حسنم از ... / بنی و آل و اطهر ستودم

نیاید در بیت دیه حسنوی / که تا در ان نیاید بر قصوری

سفر آیودان باب ببینم / نما تا انکه ب اتیان بنیم

زغیر دیوان نفسم نکهداد / بحق احمد و هم ال اطهار

به جرم خط عیوبش بپوشان / شراب شوق خود او دم نوشان

ابا فی لقد اهدیت نورا

بقائه ربک سرنا هودا

السلام ای [illegible] ... [illegible]
مصطفی محمود احمد [illegible] ... [illegible]
السلام کریم ابن محترم ... یا علی امیر مؤمنان
منور [illegible] مصطفی المجتبی ... [illegible]
السلام [illegible] ... فاطمه [illegible]
[illegible] بنی السما [illegible] ... [illegible]
السلام ای [illegible] ... ای [illegible]
[illegible] ... [illegible] معصوم [illegible]
السلام ای [illegible] ... یا حسین [illegible]
[illegible] کرد ... [illegible] العاشقین
السلام ای [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
السلام ای [illegible] علی ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

السلام [illegible] ... یا [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
یا [illegible] ... [illegible]
السلام ای [illegible] ... [illegible]
یا [illegible] روح [illegible] ... کیف [illegible]
السلام ای [illegible] ... [illegible]
[illegible] القوم [illegible] ... [illegible]
ای [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

مقدمات نماز و شروط شش دان — [illegible]

اول از بدن و جامه تنجس ... — [illegible]

شناس وقت و دگر قبله و ... — [illegible]

مقارنات نماز هشت ای عزیز ... — [illegible]

رکوع و سجده و دیگر تشهد است و سلام — نماز می‌شود از حفظ این تمام تمام

منافیات بود بیست و پنج ای عاقل
نماز را بنما از محافظت کامل

هر آنچه ناقض و مبطل بود طهارت را — کلام و قهقهه و گریه هر از دنیا

نماز پشت به قبله زیاد و کم کردن — برای غیر منافی بیاد آوردن

زیاد کردن و نقصان رکن مطلق — نماز کردن پیش از زمان وقت [illegible]

مکان غصبی و جامه نجس که ... — [illegible]

زیاده کردن [illegible] — عمداً ترک نمودن ز جهل [illegible]

[illegible] — تمام کردن عضو [illegible] معدود

[illegible] — [illegible] شرق و مغرب [illegible]

[illegible] — سکوت طول و فعل کثیر ای دانا

چو شک در سه و در فرض صبح و شام کنی — در آن دو رکعت اول به چار بیشمر

هر آن نماز که مخصوص دو رکعتی بود — دیا دو رکعت اول محافظت نشود

بغیر حمد خدا [illegible] — که با مطالبه قرض فرض [illegible]

[illegible] — [illegible]

منافیات تماماً چو گشت مذکور
بیا ز کم ز برای تو [illegible]

[illegible]

غافل چو نشین نشستی [illegible]

حقیقی تو زادی از سپهر روشنایی

[illegible]

ای داده عمر بر باد کاهی [illegible]

[illegible]

صحبت [illegible]

[illegible]

با سوز و ناله و آه [illegible]

[illegible]

اندام و [illegible]

[illegible]

دل ای سپهر [illegible]

[illegible]

دانا [illegible]

عیسی ره [illegible]

[illegible]

آتش نه سوزد [illegible]

[illegible]

بکی الف لنبیا ندنه دید
کنار مهدداقش حتی ایرد

[illegible]

پیامش رمرو وجز بیرب دیکاسنه رشده اماننا تو آزانوال الیشانه کرجزبرهت
بیدون عده للهکعد دون بیه سالار ساده وصیا بیادادی اهنا کرمکرهست

[illegible]

[illegible]

کوس یلعان سیه چین بغنچه ایا شحی استک سه سلطان
شکایت ابروی چین [illegible]

[illegible] موج حوادث دارد [illegible]

[illegible] کرها تمه الفصل [illegible]
[illegible] کرانجا روضه دولت [illegible]

[illegible]

ای خاقان حاتمی قدر ای زیب … [illegible]
دارم … [illegible] … عمر رست
… [illegible] … عبرت را احوال … [illegible]
… [illegible] … سایه … [illegible]
دره مهر و وفا در آن … [illegible] … از … [illegible]
… [illegible] … در کمین … [illegible] … در که … [illegible]
… [illegible] … منزل … [illegible] … هزار … [illegible]
زاد … [illegible] … زاد این گنجینه … [illegible]
زاد … [illegible] … [illegible]
… [illegible] … آب … [illegible]
همه … [illegible] … [illegible] … ازتار … [illegible]
… [illegible] … آنچه … [illegible]
… [illegible] … [illegible]
… [illegible] … کار و بار … [illegible]
… [illegible] … حاصل … [illegible]

عدل خلایم … عالم … [illegible] — … [illegible] … اینجا … [illegible]
روزگار … [illegible] — … [illegible] … اقرار … [illegible]
گل … [illegible] … خارست — باده … [illegible]
هست … [illegible] — … [illegible] … تام … [illegible]
… [illegible] … گفتار … [illegible] — … [illegible]
… [illegible] — … [illegible] … گفتار … [illegible]
… [illegible] — … [illegible] … بار … [illegible]
… [illegible] — … [illegible]
… [illegible] — … [illegible] … بر قرار … [illegible]
… [illegible] — … [illegible] … [illegible]
… [illegible] — … [illegible] … انکار … [illegible]
… [illegible] … حج … [illegible] — … [illegible]
… [illegible] — … [illegible]
… [illegible] — … [illegible]
… [illegible]
… [illegible]

سید چیزی نشو تا نه جوان | چیکه ز شوند کوش براید
این صحبت همان روز یقین | باشد اگیر ساعت عمر من
گوش دل ده تو دمی بی‌ستم | سخن بیرون آمده از قر
رهنمون داور جبار عدول | این چنین گفت ما باب عقول
کز مشرق شام از فیض وسیق | خدمت سید عباد حزین
سبب جز تو را استغفار | کرده من شکوی بنوده لبیاد
گفت ای سرور دین صیاد | داد و فریاد در دست حساد
در غیبت و بهتان هشان | جان این کو شما از احسان
این چو بشنید بر آشفت نهاد | پس چنین گفت عمر اسند براد
که چه حالست ترا ای بهنگی | هستی از عیب تو کو باکه بری
دو دکر دو ویار از خود | حفظ کن حفظ زبان را از خود
عقل ابجد تراز مفتوح | می‌شوی که تو ایشان محروف
هر که را عقل نکرد بر دلیل | هلا کشت الله دلیل
مرز و از وه برای دنیا | منحر دمهد فی ذ د

مردی ای صد برین بای برب | هر عقبی تو چنین باش عجیب
گر تو در فکر جهان دار شوی | هم چو بی‌شه هم هشیار شوی
بی‌بدانای بهری نادان | خلق از شیخ کنی برابر سان
جمله کار تو منتظم کردد | مرز و از وه تو هم کردد
باشی از آن بر نماه دادین | دور کردد ز دلت غفلت دین
آنچه بینی بدی عیب کسان | هم چو خود خواه برای دگران
ای خوش آنان که بر اینسان شوی | تو با خوان همی کمان شوی
چه شود ای بهری کر زحت | همه کر هند به جنت یکسان
همه کو چو تو همت باشند | نعوذ بالله یعنی پرستند
آنکه در سن تو بدا که از تو | چون بیدجان شوید سر تو
هم از آنچه مبادرانی | با خودت یا دعوا بردانی
کوچکان را دکرای باز قطر | همچو فرزند عزیزت بنکر
چو بر سنان از همه بینداخی | کی بابت ز برسانی خدا دی
کس خلها آلهاته هر | به طاره سپر با که بید د
همچنین و دنده کد اکر دی تو | ان عمان لعب وآن مردی تو

جمله ز جمال تو ندارم ستو | در جهان ما ندارد نام تو

بند دیگر در صفت ای پدر همی تا که بیابی ثمری

از تو خواهی که سفتی بنظر | سوی خلقان بحقارت منگر
همه کس را تو ز خود بهتر دان | گر تو آینه باشی و سیدان
عیب بسیار کند خوار و ذلیل | عیب بر قلهٔ عقل است دلیل
اعتمادی مکن بر خود شده تو قرار | ضبط اندازی و هستی هشیار
کفر اگر کنی که دین بهتر است | اول اسلام دین بهتر است
اگر کردی دین دین که جد تو | کشتی کن این بهتر
دگران با من اگر افتادند | از [illegible] اگر [illegible] باشند
هست [illegible] که من مقبولم | با کرم بود نبود سودم
[illegible] جز دم دست | کن [illegible] روی ندارد بخت
حال خود [illegible] | هیچ [illegible] محو
شود از عیب و [illegible] | ملکی گردی با جود و [illegible]
از [illegible] باشی | که تو با جمله موافق باشی
بند دیگر [illegible] | [illegible] جهان

بنی از خلق چه [illegible] | احتراز [illegible] از آن [illegible]
خوب تر کوی [illegible] | کین فضیلت [illegible]
خوب از خویشان [illegible] | [illegible] از [illegible]
و [illegible] از [illegible] | کوی [illegible]
این [illegible] خواهد بود | [illegible] نباید [illegible]
[illegible] | تا شود باعث و [illegible]
چون [illegible] | [illegible] گشتا کاشد
[illegible] السیئت [illegible] | [illegible] اما [illegible]
دوستان [illegible] کرده | دشمنان [illegible] کرده
خوش [illegible] شود [illegible] | زان سبب هیچ نکردی محروف
[illegible] | [illegible]
بلکه هم [illegible] | تا ببند هم [illegible] احسان
[illegible] ببین | بعد از [illegible] او [illegible]
[illegible] اهل دنیا | مال [illegible] انا
دست بردار از بیت المال | [illegible] با مال
[illegible] | [illegible]

تا توانی کنی این بار نیاز | حسبتش هست بیت دو هزار
هو نیز سال را این عمر | تا که هم شاد شوند اهل زمان
ختم کردید صحیفت بهر | نظم شد نظم همه در تمییز
هر که خواند حکایت نکو | لایق است که فرزند برد
گر کسی اهل سخن شود زین | داند این نوع صحیفت بیقین
هست اندر اما از کرام | گر کلام الملوک ملوک الکلام
مرحبا ساقی شهنشاهی | شده این نخت عالیجاه
تا ره کنی بیش و کرده جام | ولکن از شه معانی کام
تا اینکه بیا می سبم | چسان تا کرد نامی سبم
دیر از انباده بحب العشرا | تا کرده فوق شوه عشق دنیا

سبی سلام بر صبح وشام زهد سال | بروح پاک تو ای مصطفی جان کمال
بروح پاک تو ای علی و ملتش | که وصف او نکند میرزا در مقال
سمو که والد تو بنت مصطفی عصمت | جماعتی شدن دار نعمتی جلال
کسب نسل نبوت زهر بر دو کون | هزار مدح تو باشد زید فر جلال
سلام ما در حزن وملال تو اهل زمان | بشید لطف در مهر بروح جمال
سلام بروی شیر در حسین | یکی زمو هر دو یکی تیغ تان
سلام بر عابد بصر کان غم و کرب | بهر جو سکل بس بر قدر صلاتش
بروح باقر علم ای سلام بر تو | که بعد بر نسیم صلاة عارف دل
سلام هادی با دانش و معرفت هم | که صبح صادق رسید و تمام سلام
بروح انسی باب الحوائج اصحاب | که جو سلطنت دعا بر سو به ترتیب
سلام بر شه رضا اهل خود نما | که بر رضا نعمت کار در رضا
تقی که جوشد دانش صدف و بحر شاه | جواد که تمام عرش استقبال
بروح پاک نقی تاج زمان دل | که بهر تمام ای رضا تمام جلال
سلام بر نقی و عسکری این شاه | با اهل جودش صد بصد پنج کار
سلام بر صاحب عصر مهدی طاهر | زمین و زمان با تماشا نظر کنان

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام حضرت حق بر رسول ختم رسل ... محمد عربی هادی غیاث سبل

سلام حضرت باری بنایب موسی ... علی ولی که خدا نیز گشته همپا

سلام حضرت حق بر بتول بی همتا ... عزیزه فاطمه با دیده گریه‌ناک

سلام حضرت باری به سرو سر حسن ... شهید زهر جفا با وفا و ملول حزین

سلام حضرت باری به آن گل احمر ... شهید کربلا غرقه خون بی سر

سلام حضرت حق بر علی زین عباد ... اسیر و خسته ظلم بیاد قوم عناد

سلام حضرت باری به باقر معصوم ... چه جد محمد خود باز علوم و رسوم

سلام حضرت باری به صبح صادق ما ... که بود عین هدایت ز نام فطرت ما

سلام حضرت حق بر کلیم کوه وفا ... نه موسی است و نه عیسی ز دین عیسی

سلام حضرت حق بر ولی با صفوت ... که اصل طوس بار کشته گلشن

سلام حضرت حق بر تقی و آباد ... سحاب مکرمت و بحر جود و نقی

سلام حضرت باری به هادی خلقان ... که در بقاست و نفوذ بدین اعیان

سلام حضرت باری به شاه زین بود ... که حق و انس و ملک ز بهر عسکر

سلام حضرت حق بر امام سر خفی ... سلیل و عد امام و وجه مهر جلی

ظهور نور حق است که حکم کند به یک ... که این جهان تن است و جم نماید

سلام به هم چهار ده معصوم ... ما آیات سماء الحاز و ما نام

و ولدی بروح حبیب الله سلام ... قبول شفاعت و شرح دعای ما آگر

همیشه ساقی لطف ساقی محمود

امید و ادعیه است و التراب عفو

سلام حق بشما خانه واده عصمت ... سلام حق بشما ای آن رحمت

سلام حق بشما سالک سالک یکی ... سلام حق بشما بادیان دین خدا

سلام حق بشما ذات پاک ... سلام حق بشما مظهر جلال کمال

سلام حق بشما با معالم هدی ... سلام حق بشما محترم کل امام

سلام حق بشما سنگ بار سلطان ... سلام حق بشما ثبت فی علوم

سلام حق بشما و بیان همت حق ... سلام حق بشما باغ شاه رحمت حق

سلام حق بشما که خانه کعبه ... محل وحی و دروس ملکت شما

سلام حق بشما یا باب معین ... سلام حق بشما حجت بر سرور

سلام حق بشما معدن سخا و کرم ... سلام حق بشما منبع علوم و حلم

سلام حق بشما قبلت و مهر تا ... سلام حق بشما مهرو ده عامیان

سلام حق بشما محرمان سر الله ... سلام حق بشما عترت رسول الله

سلام حق بشما سرو وفاده عصمت ... بود. پیشه عدو فرمان حیدر

دیانت سما اکر هر دو رنسام ... سلام و مدح و ثنا حید و اکرم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العلي العظيم ذي الاحسان الكريم الرحيم المنان الرحمن علم
القرآن خلق الانسان علمه البيان هو محمد المصطفى سيد الابرار
فانكرها الا ان الله انهما الثقلان فبأي آلاء ربكما تكذبان مرج البحرين
يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان علي المرتضى وفاطمة الزهراء
معدن الحسن والاحسان فبأي آلاء ربكما تكذبان يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان
الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنان فبأي آلاء ربكما تكذبان والنجم و
الشجر يسجدان شيعتهما وموالیهما يؤمنان ويجاهدان فبأي آلاء
ربكما تكذبان الشمس والقمر بحسبان علي بن الحسين زين العابدين ومحمد
بن علي الباقر [illegible] فبأي آلاء ربكما تكذبان والسماء رفعها
ووضع الميزان الا تطغوا في الميزان جعفر بن محمد الصادق [illegible]
ومبين الفرقان فبأي آلاء ربكما تكذبان والارض وضعها للانام فيها
فاكهة والنخل ذات الاكمام والحب ذو العصف والريحان موسى
بن جعفر الكاظم الحليم لاهل الجور والطغيان فبأي آلاء ربكما تكذبان
تبارك اسم ربك ذي الجلال والاكرام علي بن موسى الرضا [illegible] العلم
والبرهان فبأي آلاء ربكما تكذبان وله الجوار المنشآت في البحر كالاعلام
محمد [illegible] علي النقي [illegible] العسكري [illegible] الايمان النور و

الايمان فبأي آلاء ربكما تكذبان يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ با
لنواصي والاقدام [illegible] وكل [illegible] آل محمد
من الانس والجان فبأي آلاء ربكما تكذبان هذه جهنم التي يكذب بها
المجرمون يطوفون بينها وبين حميم آن [illegible] للكفرة والفجرة [illegible]
من اهل [illegible] فبأي آلاء ربكما تكذبان
ولمن خاف مقام ربه جنتان شيعة آل محمد [illegible] الجنان متكئين
على رفرف خضر وعبقري حسان فبأي آلاء ربكما تكذبان هم حور
مقصورات في الخيام قاصرات الطرف وخيرات حسان فبأي آلاء
ربكما تكذبان هل جزاء الاحسان الا الاحسان انهم بالود [illegible]
الغفران والرضوان فبأي آلاء ربكما تكذبان [illegible]
مذكور في القرآن فبأي آلاء ربكما تكذبان كل من عليها فان
ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام المهدي [illegible] صاحب
العصر والزمان عليه وعليهم الصلوة والسلام من الله
الملك المنان

[illegible]

لاحول ولاقوة الا بالله

[illegible]

لاحول ولاقوة الا بالله

[illegible]

لاحول ولاقوة الا بالله

[illegible]

لاحول ولاقوة الا بالله

[illegible]

ای که هستی امر بعد الملا — هست بیت اظهر است و هم املا
نقطه از وجود دنکر نیست — عالم سفلی و عالم ... لا
قطره از بحار وجود تو است — آن دریا من بعد ... علا
انکه الست بود بر تعرید — با صفا خود لؤلؤ لا لا
دشمنان مسعود هر اشیا — لشوانسان و نظم و نثر املا
بیت لا وجود در خود — داده بر وحدت نهاد لا
حد کس ... کمر وصفت — ذات تو درک ناشد اصلا
عجز ادراک ساحب قال — ما و لا اعتراف اهل ولا
ذکر ما لا اله الا هو است — وحده لا شریک له ما لا
هست اول بعد ... — صبح مولای و الی و لا
انکه امداد بنا اهل ... — ادخل ... ها ... دولا
ای صدف ... لؤلؤ دا — ... و ثنای او لا لا
... کرده ... — بر ملا ... آسا
... دو ما است — عاشقان از ... جام بلا

ساقیا ... خوش ...
... از آن است ... دیرها

ای آنکه زینت نامه از نام تو عنوانها — سر لوح حمد و مدح تو بابت آغاز ... ها
حیران ... کردید ... — وصف ما لیست ... کنم دم ...
ای درد ما را یاد تو هم ... — ادام ... ما بود ما ... دم ...
... هوای ... دایم ... — کمتر ... عشق ... بانوا
پروانه ... از عدم ... در فنا — پروانه ... شمع ...
ساید در صبح و ساهر ... دعا — ای ... در ... شاد ...

ساقیا کسب ... افتاده در دام بلا
کو ... نواند ... جمد ... ادا

... سطور ... — ... روز ...
مقصود از ... خود ... — او ... کلک ... دو ...
... سر ... حی ... — سوی ... و دیر و کوی کعبه ... م
... — ... سر ... براه ...

ساقیا ... بنا ...
... نیا ... شکو ...

... از هر ... — ... کار ... ۂ ...

سنبل همه وقت عنبر [illegible] | ای عقرب زلف تو [illegible] چو قمر [illegible]

[illegible] حوصله پای [illegible] | عاشق [illegible]

ای صبا نسیم یار بنظر آمده | خیر مقدم مرحبا [illegible] آمدی

ساقی [illegible]
ما [illegible] مستان [illegible]

ای نام تو [illegible] ها | وی حمد تو [illegible] ها

اسرار [illegible] | ظاهر شده از [illegible] ها

در وصف جمال [illegible] | حیران [illegible] ها

[illegible] | از فضل [illegible] ها

با [illegible] حکمت و صنعت | از [illegible] ها

[illegible] | [illegible] اسماها

یکسان شده [illegible] | [illegible] ها

گر لطف تو [illegible] | [illegible] ها

تا [illegible] | [illegible] ها

شبنم گل [illegible] باشد | که [illegible] در صبح [illegible] باشد

[illegible] | که [illegible] باشد

چه لطف [illegible] | [illegible] باشد

[illegible] | تواضع از [illegible] باشد

[illegible] | که [illegible] باشد

نوای مطرب [illegible] | [illegible] باشد

اگر [illegible] علی [illegible]
[illegible] که [illegible]

ای دل بخوف الهی [illegible]
گر که بر [illegible] از آخرت
گر به بهشت دی [illegible] وز جرات
قطره‌ای [illegible] در [illegible]
گر بگیری ز صد [illegible] دل الاحد
گر بیا [illegible]
گر [illegible] ز شوق [illegible]
گر [illegible] میتوان [illegible]
بدبس [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] عذاب
[illegible] آوار [illegible]
[illegible] عذاب
[illegible]
آه آه [illegible]
آه آه از [illegible]
آه آه [illegible] حسیم

ای گنه‌کار [illegible]
تاکی از درد و سوز آخرت
مال [illegible] محبوب [illegible]
[illegible] خواهی [illegible] نار
[illegible] اماز [illegible]
گر [illegible] تقصیر [illegible]
ای دوست [illegible]
ای جوان [illegible] جوانی [illegible]
خانه [illegible]
برو [illegible] نسب
بار [illegible] ای [illegible] از خدا [illegible]
دادگر [illegible] جواب
وا اگر [illegible] قبرت [illegible]
از [illegible]
[illegible] تکمت [illegible]
آه آه از [illegible]
ز غضب [illegible]
[illegible] سال [illegible] رحیم

آه آه [illegible]
[illegible] هر [illegible]
[illegible] ای دل [illegible]
[illegible] اسیر
[illegible]
[illegible]
چشم در [illegible]
چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
ای [illegible] بنده [illegible]
مانده [illegible] نار جحیم
[illegible] مصحف و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اندر [illegible]
[illegible]

از [illegible]
ناله [illegible] آه [illegible]
[illegible]
[illegible]
چشم [illegible] محرم [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
ای دوست [illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible] جحیم
[illegible]
دست [illegible]
[illegible]
[illegible] امروز [illegible]
[illegible]

[illegible]

عنوان ... [illegible]

جانداس ... [illegible]

[illegible]

اصل

اصل

ای شیعه [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

خورشید [illegible] | [illegible]

مقبول [illegible] | مسئول [illegible]

[illegible] | [illegible]

هر کس [illegible] | [illegible]

[illegible]

از [illegible] خواهر [illegible]

[illegible]

[illegible]

یا رب [illegible]

یا رب [illegible] | یا رب [illegible]

[illegible]

[illegible]

این کرمان

کربلا

ابراهیم

[illegible]

[illegible]

خوابیده تو و تشنه لب آتش ... [illegible]

قطرات اشک ... [illegible] / کز ... [illegible]

[illegible] ... عراق حسین / [illegible]

[illegible] / [illegible]

یاد ... [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اى شاه ... شهید جفا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این کتاب مال ابراهیم

[illegible]

تاریخ شب جمعه ... از ماه مبارک ذی الحجه الحرام سنه ... ۱۰۹۱

[illegible]

حسین

چنانکه چون [illegible] آن فاطمه | دیدند زنده عریان [illegible] خاک و خون
غل بگردن [illegible] | عارض [illegible] از ضرب [illegible]
زینب [illegible] | [illegible]
عرق [illegible] عشاق [illegible] افتاده | کشته [illegible]
آه [illegible] | [illegible] خون
[illegible] دست و پای [illegible] | نوعروس [illegible] فرزند
آه ای [illegible] فاطمه | جسم [illegible] حسین [illegible]
[illegible] | [illegible] حسین [illegible]
[illegible] دست [illegible] | عارض [illegible] کشته [illegible]
[illegible] | چون [illegible]
این [illegible] | [illegible] گردون

[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]

[illegible]

چو سوز تربت ما بر سر [illegible] | مگر عزای حسن باشد و عزای حسین

هزار پاره دلم میشود برای حسن | کباب میشوم از سوز آههای حسین

رسید بر سر [illegible] پاک حسن | بریده تیغ جفا [illegible] عزای حسین

بکرده زهر هلاهل نبود بهر حسن | بتیغ آب اجل داد در زمین حسین

خراب کرد بزهر جفا سرای حسن | مباد [illegible] خیمههای حسین

جفا نمود لیلی حسن [illegible] خراب | وفا نکرد زمان [illegible] برای حسین

شود دریده الماس جسم [illegible] حسن | کشیده خنجر بیداد بر قفای حسین

به تیغ کینه جدا کرد سر طفل حسن | [illegible] ستم [illegible] حسین

[illegible] حسن | سر [illegible] برآورد [illegible] حسین

[illegible] حسن | کرد [illegible] عزای حسین

حسن [illegible] حسن | [illegible] حسین

[illegible] عزای حسن | [illegible] حسین

حسن [illegible] حسن | حسن [illegible] حسین

حسن [illegible] حسن | [illegible] حسین

ام حسن [illegible] | اگر [illegible] حسین

محمد [illegible] حسن [illegible] | در [illegible] حسین

حسن [illegible] اکبر | [illegible] عزای حسین

[illegible] حسن [illegible] | [illegible] حسین

اگر مقام حسن خواهی [illegible] | برون [illegible] حسین

همیشه [illegible] حسن عزادارش | فغان [illegible] حسین

[illegible] حسن [illegible] | [illegible] حسین

[illegible] حسن | عراق چشم [illegible] حسین

[illegible] در عزای حسن | [illegible] نوای حسین

[illegible] حسن [illegible] | [illegible] حسین

چو [illegible] حسن | [illegible] حسین

[illegible] حسن [illegible] | بیا ببین [illegible] حسین

حسن [illegible] | [illegible] حسین

[illegible] حسن [illegible] | چو [illegible] حسین

[illegible] حسن | [illegible]

[illegible] حسن | [illegible] حسین

[illegible] حسن | [illegible] حسین

[illegible] حسن [illegible] | [illegible] حسین

حسن [illegible] | [illegible] حسین

حسن [illegible] | تمام [illegible] حسین

[illegible] حسن | [illegible] حسین

[illegible]

این کتاب مال ابراهیم ولد کربلائی ...

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان مسخر الامور

[illegible]

[illegible]

الوداع الوداع والفراق [illegible]

الفراق [illegible]

الفراق [illegible]

الفراق [illegible]

الوداع [illegible]

السلام [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بر ... سلام و صد ... بر سر ... [illegible] ... محمود ... تا حاصل ... سید

بر سنبل خط ... جعفر ... | صبا سلام ... علی ... [illegible]

بر صفحه ... خوانیم ... عقب | صبا سلام ... [illegible]

بر ... سرو چمن ... سید ... | صبا سلام ... [illegible]

بر ... ماسور قوم ... | صبا سلام ... [illegible]

جعفر ... صادق ... | صبا سلام ... [illegible]

بر ... مقام ... موسی کاظم | صبا سلام ... [illegible]

بر ... امام ... | صبا سلام ... [illegible]

... سلام ... تقی ... | صبا سلام ... [illegible]

بر ... عسکری ... | صبا سلام ... [illegible]

بر ... امام ... | ... [illegible]

... | ... [illegible]

... کرخ ... زد ... [illegible]

علیم ... [illegible]

شه شهید صف کربلا سلام علیک | غریق ... سلام علیک

کرده ... حضرت | صحو ... سلام علیک

تا ... | گل ... سلام علیک

... | ضیاء دین ... سلام علیک

... | حسین ... سلام علیک

... | ... سلام علیک

حسین ... مقصود ... | ... سلام علیک

... | سر تو ... سلام علیک

جگر ... | ... سلام علیک

سکینه ... | ... سلام علیک

... حضرت ... | ... سلام علیک

... | ... سلام علیک

... | ... سلام علیک

... | ... سلام علیک

... | ... سلام علیک

... | ... سلام علیک

... | ... سلام علیک

... | ... سلام علیک

مهر و ماه و انجم سپاه روشنایی کرده اند

کز بنا ... [illegible] صفا

از صفا ... [illegible]

[illegible]

طاق ایوان ... [illegible]

پرده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
افسوس [illegible]	موصل [illegible]
[illegible]	واصل [illegible]
[illegible]	[illegible]
تاریخ [illegible]	مطلع [illegible]

[illegible] واصل [illegible]

[illegible]

١٢١٦

[illegible]

[illegible]

کوردی بسم الله الرحمن الرحیم ناشر ومفتاح کنج عظیم

ذکر الحمد است بدان [illegible] الحمد لله رب العالمین ثنا عظیم [illegible] وصف الرحمن و بکر الرحیم [illegible]

[illegible] یوم الدین [illegible] [illegible] [illegible] ایاک نعبد [illegible] و ایاک نستعین [illegible]

اهدنا [illegible] [illegible] [illegible] صراط الذین انعمت علیهم [illegible]

غیر المغضوب علیهم [illegible] [illegible] و لا الضالین [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ۱۲۸۲ سنه

[illegible]

مؤلفه [illegible]

هر که طالب دنیا و آخرت باشد	بگو معیشت [illegible]
دگر که طالب عقبی است چو [illegible]	رود بسوی [illegible]
هر آنکه طالب دنیا [illegible]	باصفهان [illegible]
و گر [illegible] دنیا و آخرت خواهد	هند جای کند [illegible]

[illegible]

یادگار ما [illegible] اهل وفا

بدلیل [illegible]	اقهر الاعدا [illegible]
السلام ای [illegible]	صبح صادق [illegible]
یا معین المعصوم [illegible]	[illegible]
السلام [illegible]	[illegible]
یا امام [illegible]	[illegible]
السلام یا حاکم [illegible]	قبله ارباب تسلیم و رضا
یا دلیل العقل [illegible]	[illegible]
السلام [illegible]	دوستان [illegible]
یا امام [illegible] الامم	انت کهف فاغثنا [illegible]
السلام ای شاه [illegible]	[illegible] ضعیف
یا [illegible]	نجنا من هول یوم لا معین
السلام [illegible] وفا	[illegible]
یا نسیم [illegible]	[illegible] الفردوس [illegible]
السلام [illegible]	[illegible]

حجة الله امام عصرنا | انت غوث للورى في دهرنا
تا لو شد این بود از جور و جفا | یا ذوب الغوث شید الظلم منا
تا شود گلشن نما این چمن | استجب هذا الدعا یا ذا المنن
ملق مهجور نهر و انتظار | دین از که دین تا دست دنیا
کن منور چشم او زنور | این جهان زهر برالمزمان

یا الهی استجب هذا الدعا
عجل اللهم نصرا ربنا

خسرو ما بی نشان آید | شیر و غشبی خود در خود
هر چه ذات نبی فرماید | در کمالات با و همه عاید
سید سرور و سرور سید | کل من انکر و الله عبد
این چه بحرا ست که می افزاید | بر صدف گهر است لالو دارد

این چه بود است صد امام حلا
کرباو داده چنین مرتبها

عین جعفر ما بهتر دین | کیست نی دو نبه با نشاه قرین
او مر است معدن حسین | از کتاب الله و امامات مبین
کرده شاکر حق وصیح این | قدر شان عصمر بود از غیب مبین
او سموات و سحابیات و زمین | کرسی و لوح و قلم از تو مبین
شرع و اسلام ازو یابد | افرین جان بهار است حنین

این چه بود است صد امام حد
کرباو داده چنین مرتبها

بست معراج رغیب ملکوت | داد بر دست نبی مسجون
کف معراج صبا و میمون | دسته گل بنعل کرد برون

دید سلمان و از آن شد همو ... همه گویند بنام معروف
از نشان داد بطفلی محزون ... این چه دعوی است به ابرات و سوز
این چه نهر و بر و بحر است و عیون ... من نشود ای همه مجنون

این همه نور ذات خدا نام خدا
که باو داد محسن مرتبه ها

این چه نام است علی عالی ... این امام است و ولی والی
حکم از است مقام عالی ... نکتهٔ حال نماید حالی
محمد مدینه علم و علی ... سر این نکته خفی است و جلی
سر این سر داود و بلی ... ای مولی تو بدست آرد لی
این چه مرخا رسید کالی ... باش مشعوف که از پی حللی

این چه نامات خدا نام خدا
که باو داده چنین مرتبه ها

ساقیا جام سحر صبح تحل ... شدم از کهنه و کرد آجل
من کجا [illegible] علی ... وصف او کرده خدای جاهل
[illegible] ... [illegible]

[illegible]
[illegible] ... بست [illegible]
[illegible] ... بست [illegible]
[illegible] ... از [illegible]
[illegible] ... گل [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... ای [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... دل [illegible]
[illegible] ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شد خدا مدح علی والا | وهست سنه نبی اعلا

دنیا سراسر عیان | که موده است حب اصحت

وهستیها نسوی [illegible] | بروشناه وش و لا

کرده مانند الشر | شدمه سوان مهر سلا

صلحجا متوفتیها | تعالی برده منذ الامر

رخ بود است حد ناحد

که ما داد بجنین شده هایم

قند و قدم و روش | هر دو در ره تو رسید یکی

قد صاحب انقه حاکست | تو رحیم و هم نور علی

تر انعامه [illegible] | [illegible]

در کیسه بیان نوی | خلق و خلقش همان است

بسم الله الرحمن الرحیم

ای مروق رحمات | وز نکهت شده ما از رحمت

صفر است سپاه واخ | نور چهره آمده از ما

سید و علم بود پسر | در به حیات وجود است

با عمر [illegible] ال | مصطفی فهم نبود از رسالت

از دهر جانان دشت است | از حیات رحمتی است

سر حسن علی نور خیس | خامه از اهل اختلافت

جبل در دنیا مود و ست | داوران نبی شان ما و تو

ز الله خلاستن بی ارمی | دل الست مستکوشی

ای بر سر سر تیر وال | وز غزالت احمد حسن بی ازات

به شتم خواند نعمه | رزق [illegible]

بسته نیش بدو محشر شود | داخل دست عزت و طلسم

گرد رضوان بیت سمک | از وجود سنه و قدر وقت

پیدو دست درست بن | ز مقام مستدام

در سفل ملا حشم | حکمت انقوم ز شریعت معرف

[illegible]

سال ... [illegible] ... رسول اکرم

سال ... [illegible] ... طلو

[illegible]

سال ... [illegible]

[illegible]

سال ... [illegible]

[illegible]

سال ... [illegible]

[illegible]

سال ... [illegible]

[illegible]

سال ... [illegible]

[illegible]

سال ... [illegible]

[illegible]

امروز عاشق ... تا ... مر خوشست

از مرا ... دلبر ... بر ... غم حیات

... و ... حسن اوازه ... دست

واکه ... حق ... کو ... بحوالت

... داد ... حق ... گشت

... گوز ... بیت

... دولت ... کردی ... بست

دیدی دولت ... روز دولت ... اولاد ...

... مسندم ... عشق ... تراث

... دلم ... زنجا ... ست

... کار ... حاجی ...

... دستی ... تشد ... حوت

... حالت و دیدار ...

... ج ... ترور ...

... درست ... دست ... در بم ... دفت

روز ... جون ... دل

... روز ... حیات

[illegible]

السلام ای نور اعظم مصطفی | السلام ای عقل اقدم ما صفا
یا نبی الله ختم المرسلین | اشفعن رحمة للعالمین
السلام ای مقتدای اولیا | جانشین حق و جان مصطفی
یا ولی الله یا زوج البتول | [illegible]
السلام ای فاطمه حور اللقا | ماه برج عصمت و کان حیا
یا بتول الطاهرة الاصفیا | [illegible] النساء
السلام ای مجتبی مومن | شاه با اخلاق و [illegible]
یا قتیل السم مظلوم [illegible] | مجتبی [illegible]
السلام ای شه مظلوم [illegible] | مصطفی [illegible]
[illegible] | [illegible] علیک [illegible]
السلام ای [illegible] | [illegible] قوم العاصی
[illegible] | اشفع العاصین فی یوم الجزا
السلام ای [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible]

قدم [illegible] | دل [illegible]
[illegible] | [illegible] شنید
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

شعر

بودم از هجر تو کردیم شب | احمد اوشنیم باد تن در تب
بدر شتابان سان خود را تطلع | عرض نمات همین شاعر

این چه بود است خدا نام خند
که با وداده چنین مرتبها

[illegible]

[illegible]

ان شد [illegible]

[illegible] ۱۵ [illegible]

[illegible]

[illegible] جناب [illegible]

[illegible]

